

نقد مراجعات

(نقدی بر کتاب المراجعات سید عبدالحسین شرف الدین موسوی)

آیت الله علامه سید ابو الفضل ابن الرضا برقی قمی (رحمته الله)

(۱۲۸۷ - ۱۳۷۰ شمسی)

تحقیق و تعلیق:

عبدالله سلمان

ترجمه:

د. حنیف زرننگار

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	نقد مراجعات (نقدی بر کتاب المراجعات سيد عبدالحسين موسى)
عنوان عربي کتاب:	نقد المراجعات [نقدُ لكتاب المراجعات لعبدالحسين الموسوي]
تأليف:	آيت الله العظمى علامه سيد ابوالفضل ابن الرضا برقي قمى (١٣٣٠-١٤١٤ هـ.ق مطابق با ١٢٨٧ - ١٣٧٠ شمسی)
ناشر:	انتشارات عقیده (www.aqideh.com)
سال چاپ:	١٣٩٢ هـ.ش / ١٤٣٤ هـ.ق
تیراژ:	٣٠٠٠ نسخه

مجموعه موحدين

www.mowahedin.com

contact@mowahedin.com

ترجمه، نظارت علمی و فنی:

فهرست مطالب

- مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین ۱
- مقدمه‌ی ناشر ۵
- مقدمه‌ی محقق ۹
- مقدمه‌ی مؤلف ۱۵
- [کوچ مؤلف به سوی نور هدایت و گرفتاری وی] ۱۹
- [انگیزه تألیف این کتاب] ۲۰
- [کوشش دشمنان اسلام برای نابودی آن] ۲۱
- [مذهب حق اهل بیت] ۲۳
- [کافی و روایات طعن در اسلام] ۲۴
- غفلت علمای شیعه و سنی مایه‌ی بسی تأسف است ۲۹
- تأسف و تعجب ۳۱
- هر مذهبی از کتاب‌های پیروانش شناخته می‌شود ۳۴
- [سیری در کتاب کافی] ۳۴
- [آنچه نزد علمای پیشین، غلو به شمار می‌آمد، امروزه جزء ضروریات مذهب است] ۳۷
- [ائمه غیب نمی‌دانند] ۴۰
- [تأویلات باطنی آیات قرآن] ۴۳
- روایات وارد شده در مذمت شیعه از سوی امامانشان ۴۵
- [واقعیت امامان آن است که نسبت علم غیب به خودشان را انکار می‌کنند] ۴۷

- ۴۸ [امیرالمؤمنین علی علیه السلام غیب نمی دانست]
- ۴۹ [کتب امامیه مملو از تناقضات است]
- ۵۰ [غلو در باره ی ائمه]
- ۵۲ [بیشتر روایات منسوب به ائمه، جعلی هستند]
- ۵۳ [جهل اصحاب ائمه نسبت به ایشان]
- ۵۵ [بزرگان اهل بیت، ائمه دوازده گانه را نمی شناختند]
- ۵۷ [پراکنده شدن شیعیان بعد از وفات برخی ائمه]
- ۵۸ [راه اجتماع و یکپارچگی امت]
- ۶۰ [ائمه اربعه اهل سنت، مذهبی رسمی ابداع نکردند]
- ۶۱ [تواضع ائمه اهل بیت علیهم السلام]
- ۶۲ [اختلاف میان مذاهب اهل سنت، در فروع است نه در عقاید]
- ۶۴ [فضایل عترت، مذهبی از مذاهب غلات را اثبات نمی کند]
- ۶۴ [تأویلات باطنی آیات قرآن در کتاب کافی]
- ۶۷ [بین اهل سنت و اهل بیت اختلافی نیست]
- ۶۷ [آیه تطهیر در شأن همسران و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده است]
- ۶۹ [آیه مودت و عدم دلالت آن بر امامت]
- ۷۰ [آیاتی عام که عنوان آیات ویژه اهل بیت معرفی شده اند]
- ۷۳ [غلات تابع روش عترت نبودند]
- ۷۵ [اطلاع از کتب شیعه، تنها راه شناخت مذهب آنهاست]
- ۷۶ [کدام مذهب شیعه قابل پیروی است]
- ۷۹ [دو صفحه از اول کتاب با خط مؤلف]
- ۸۱ [دو صفحه از آخر کتاب با خط مؤلف]
- ۸۳ [منابع و مآخذ]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت. دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل ندادند. آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتِّک و جاهلان مُتَسَنَّک، بر قامت رعنا‌ی دینِ حق نشست و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنه رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز،

مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذّ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه‌ی پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده‌ی شیعه‌ی امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه‌ی غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهامت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ازرق فام را بر بادِ قلاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را
حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانت و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی ست برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تأسی از شیوه‌ی دین‌پژوهی و عیار سنجی مدعیان دینی و در سایه‌ی آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت

پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینیِ جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه‌ی امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آن‌ها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده‌ی پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

۳- جامعه‌ی مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوستِ ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دلِ شیعه‌ی غالیِ خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشناییِ توحید بردند.

۴- با نشر آثار و افکارِ این موحدینِ پاک‌نهاد، ثمره‌ی پژوهش‌های بی‌شائبه‌ی آنان را از تیغِ سانسور و مُحاقِ جهل و تعصبِ زمامدارانِ دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه‌آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستانِ مسلمان در ایران فراهم کند.

چشم انداز

تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه‌ی فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاکِ پیامبرِ مهر و رحمت صلی الله علیه و آله مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کارانِ مجموعه‌ی موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگانِ جهادِ علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگانِ راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق باشد. باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.



مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه‌ی دوم قرن دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند

و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پسِ ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گردد برخاسته
نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر، گرچه بیناست مرد

تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشم مسلمانان به حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفهٔ بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند، نور خدا در دلشان تاییدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرش‌شان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده

است، کاملاً منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفع‌ای است از نفعات حق و نوری است از جانب پروردگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری‌شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامت بلافصل ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی می‌نویسد* و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا این که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

مقدمه‌ی محقق

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف خلقه أجمعين وعلى آله الطيبين
الطاهرين وعلى صحبه الغرّ الميامين ومن تبعهم إلى يوم الدين؛
خواننده‌ی گرامی، کتابی که پیش رو دارید، نقد کتاب «المراجعات» سید
عبدالحسین شرف‌الدین موسوی است که توسط آیت الله علامه سید ابوالفضل برقی
به نگارش درآمده است.

کتاب (المراجعات) از جمله کتاب‌هایی است که در نظر شیعه بسیار مهم و مورد
توجه بوده و تا به حال به چندین زبان، ترجمه و در چند صد هزار نسخه چاپ شده
است، به طوری که از جمله کتاب‌های معتبر شیعه به شمار می‌آید.
به نظر من علت این توجه و اهتمام، آن است که کتب اربعه^(۱) و دیگر کتاب‌های
روایی آکنده از روایاتی است که مذهب شیعه‌ی دوازده امامی را مشوّه و آلوده ساخته
است. بدین صورت که آن روایات حاوی مطالبی هستند که عرق شرم بر پیشانی
انسان می‌نشانند و ممکن نیست که گزارش‌های وارد شده در آن کتاب‌ها، عقاید دینی

۱- کتب اربعه قدیم عبارتند از: کافی کلینی، من لایحضره الفقیه شیخ صدوق، تهذیب و استبصار
شیخ طوسی. فیض کاشانی می‌گوید: امروز مدارک احکام شرعی بر این اصول اربعه استوار
است که از سوی نویسندگانشان گواهی به صحت شده‌اند. (الوافی، ۱/۱۱). اما کتب اربعه جدید
عبارتند از: الوافی ملا محسن فیض کاشانی، بحار الأنوار مجلسی، وسائل الشیعه شیخ حرّعاملی و
مستدرک الوسائل میرزای نوری طبرسی.

اهل بیت باشد. اما کتاب «المراجعات» و دیگر کتاب‌های تبلیغی، آن عقاید و خرافات و غلو و افسانه‌سراییه‌ها را پنهان می‌کنند. و مؤلف کتاب حاضر - بر قعی رحمته - مقدار اندکی از یکی از کتب اربعه، یعنی کافی کلینی را نقل و نقد کرده است.

خواننده‌ی عزیز! از جمله حقایق روشن و آشکار این است که بسیاری از روایان شیعه در زمره‌ی ضعفاء، کذابان، مجهولان و ناشناخته‌ها هستند و با این حال، علمای شیعه از آنان حدیث روایت کرده‌اند، که در این باره شیخ حرّ عاملی می‌گوید: «افراد مورد اعتماد و برجسته‌ای مانند اصحاب اجماع و امثال ایشان، از ضعفاء، کذابان و مجهولانی روایت می‌کنند که احوالشان را می‌دانند، اما با این وجود، از آنان حدیث نقل کرده، به حدیثشان عمل نموده و به صحت و درستی آن نیز گواهی می‌دهند!!»^(۱). سید مرتضی این حقیقت را با کلامی روشن در رسائل خویش توضیح می‌دهد: «به‌راستی که بخش بسیار بزرگ و عمده‌ی فقه شیعی، استناد مدارکش به اشخاصی است که مذهب واقفی دارند، خواه از روایان اصلی باشند یا فرعی، از دیگری روایت کنند یا از ایشان روایت شود؛ در هر صورت سند آن‌ها یا به روایانی از غلات، خطّابیه، مجسمه و حلولی‌ها مانند فلان و فلان می‌رسد و یا به یک راوی قمی که اهل جبر و تشبیه است؛ چرا که تمام روایان قمی - به جز ابوجعفرین بابویه - تا دیروز جزو مشبّه و مجبّره بودند و کتاب‌ها و تألیفاتشان شاهد و گویای این امر است. پس ای کاش می‌دانستم کدام روایت، از اینکه راوی اصلی یا فرعی اش واقفی یا غالی یا قمی اهل جبر و تشبیه باشد، خالص و در امان است! و لازمه‌ی دانستن حقیقت میان ما و ایشان، تفتیش و جست و جوست؛ پس چنانچه خبر یکی از ایشان از این آلودگی‌ها پاک بود، راوی آن کسی نیست جز یک مقلد خالص که بدون هیچ دلیل و برهانی به مذهب خویش معتقد است؛ و در نظر شیعه هرکس این گونه باشد،

۱- وسائل الشیعه، ۲/۲۰۶.

وی جاهل به خدای تعالی است که نمی‌تواند عادل باشد و ممکن نیست که اخبار او در شریعت مقبول قرار گیرد»^(۱).

این است حقیقت راویان و روایات! بدین خاطر می‌بینیم که کتب شیعه پُر از خرافات است و افزون بر آن، علمای شیعه هم چندان توجهی به این کتاب‌ها نکرده و برای تهذیب و پاکسازی آن‌ها اقدامی به عمل نمی‌آورند. دکتر عبدالله فیاض شیعی در این باره می‌گوید: «شایان ذکر است که همانند اقدامات عاجلی که محدثان اهل سنت به اجرا گذاشتند و حاصل آن، پیدایش صحاح سته‌ی معروف است، توسط شیعه‌ی امامیه برای تهذیب و پاکسازی تمام عیار کتاب‌های حدیث به انجام نرسید، که فقدان این پاکسازی و تهذیب کتب حدیث، دو نتیجه‌ی خطرناک و ناگوار برای شیعه به بار آورد: اول) باقی ماندن احادیث ضعیف در کنار احادیث معتبر در برخی مجموعه‌های حدیثی ایشان؛ دوم) سرایت احادیث غلات شیعه به برخی کتب حدیثی شیعیان. اما ائمه‌ی شیعه‌ی امامیه و علمای ایشان متوجه خطرهای مذکور شده و کوشیدند که آنها را در نطفه خفه کنند، ولی در نتیجه‌ی عدم اقدام همه‌جانبه و کافی در مورد کتب حدیث، به موفقیت چندان دست نیافتند»^(۲).

نیز عالم شیعی هاشم معروف الحسینی می‌گوید: «در پی بررسی و تحقیق در احادیث پخش شده در مجموعه‌های حدیثی چون کافی کلینی و وافی ملا محسن فیض، دریافتیم که غلات و کینه‌جویان نسبت به ائمه‌ی هدی(ع)، هیچ بابی از ابواب فقه نیست که ایشان به قصد فاسد کردن احادیث ائمه و ضربه زدن به شهرت و نام آن حضرات، وارد آن نشده و دخالت نکرده باشند! نیز در پی آن به سراغ قرآن کریم رفته‌اند تا اندیشه‌های مسموم و دسیسه‌های خود را در مفاهیم آن بدمند. زیرا قرآن تنها کلامی است که - برخلاف کلام‌های دیگر - زمینه و تحمل برداشت‌ها و وجوه

۱- رسائل سید مرتضی، ۳/۳۱۰-۳۱۱.

۲- الإجازات العلمية عند المسلمين، ص ۹۸.

معانی گوناگون را دارد. بدین ترتیب، صدها آیه از قرآن را مطابق رأی و نظر خویش تفسیر نموده و آن‌ها را به دروغ و بهتان و به قصد گمراه کردن مردم، به ائمه‌ی هدی نسبت دادند و در این مسیر، کسانی چون علی بن حسان و عمویش عبدالرحمن بن کثیر و علی بن ابی‌حمزه‌ی بطائنی کتاب‌هایی در تفسیر تألیف نمودند که تماماً تحریف بود و موجب گمراهی و فساد عقل، که با اسلوب، بلاغت و اهداف قرآن، سازگاری و همبستگی نداشت»^(۱).

از این رو، چنین به نظر رسید که گریز از واقعیت این کتب و پناه بردن به کتاب‌های دیگری چون «المراجعات»، «شب‌های پیشاور» و «ثمّ اهتدیت» تنها و بهترین راه برای زیبا جلوه دادن چهره‌ی مذهب امامیه‌ی اثنا عشری است! اینک به کتاب «المراجعات» باز می‌گردم و می‌گویم: گروهی از علما و پژوهشگران، کتاب‌هایی در نقد و ردّ آن نگاشته‌اند که از جمله‌ی آن‌هاست:

۱- البینات فی الردّ علی أباطیل المراجعات، اثر محمود الزعبی؛

۲- الحجج الدامغات لنقض کتاب المراجعات، اثر ابو مریم الأعظمی^(۲)؛

۳- المراجعات المفتراة علی شیخ الأزهر البشری، الفریة الکبری، اثر دکتر علی احمد السالوس؛

۴- السیاط اللادعات فی کشف کذب وتدلّیس صاحب المراجعات، اثر عبدالله عبشان الغامدی^(۱) و... .

۱- الموضوعات فی الآثار والأخبار، ص ۲۵۳.

۲- این کتاب با نام «پاسخ‌های کوبنده به کتاب مراجعات» به فارسی ترجمه شده، و از سایت کتابخانه قلم (www.qalamlib.com) قابل دریافت است.

محققان مذکور با بیانی روشن، حقیقت این مراجعات را توضیح داده‌اند که آیا این نوشته‌ها حقیقت دارد یا دروغ و افترا بر شیخ دانشگاه الأزهر است؟! اما کتاب حاضر، از آن جهت متمایز است که نویسنده‌اش مردی است که در مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری به درجه‌ی اجتهاد نایل گشته است. وی سپس در مذهب خویش کندوکاو کرد و حقیقت آن را شناخت و به دور از تعصب، آن را به صورت علمی در بوت‌های نقد گذارد. هدف او از این کتاب و کتاب‌های دیگرش، نصیحت و خیرخواهی پیروان این مذهب بود تا بدانند که حقیقت مذهب اهل بیت (رضوان الله علیهم) از خرافه و غلو و افسانه‌سرایی به دور است!

درباره‌ی این کتاب

کتاب حاضر، ابتدا با ماشینی قدیمی، اما خوانا، در ۳۱ صفحه تایپ شده بود و اشتباهات لغوی و چاپی فراوان در آن به چشم می‌خورد. علت آن به نظر بنده این بوده که حروف‌نگار آن عربی را خوب نمی‌دانسته است، و گرنه برقی -رحمه الله- عالم به زبان عربی بود، چرا که یکی از آثار وی شرح ألفیه‌ی ابن مالک است. پس بعید می‌نماید که چنین اشتباهاتی از او سر زده باشد!

شایان ذکر آنکه این کتاب ناقص است، زیرا مؤلف -رحمه الله- در پایان آن یادآوری می‌کند که این کتاب، مبحث دومی هم دارد؛ اما هنگامی که بنده درباره‌ی آن تحقیق نمودم چیزی نیافتم! پس احتمالاً یا آن گم شده یا پیش از آنکه آن را تکمیل کند، مؤلف از دنیا رفته است.

کوشش‌های به عمل آمده در این کتاب

۱- این کتاب با نام «کشف دروغ‌ها و فریب‌های نگارنده‌ی المراجعات» به فارسی ترجمه شده، و از سایت کتابخانه قلم (www.qalamlib.com) قابل دریافت است.

۱. متن کتاب را تا حدودی اعراب‌گذاری کردم؛ اشتباهات املائی و چاپی را با دقت در حفظ متن به صورت اصلی، اصلاح نمودم؛ آنچه که در متن کتاب در میان دو قلاب [] آمده، از بنده است، خواه عنوان مطلب باشد یا در وسط متن؛
۲. آیات قرآنی را که مؤلف شاهد آورده بود، استخراج و شماره‌گذاری نمودم؛
۳. احادیث و روایات مطرح شده در کتاب را از منابع آنها استخراج و آدرس آنها را ذکر کردم؛
۴. بر برخی موضوعات تعلیق زده و در پاورقی درج نمودم؛
۵. تهیه‌ی فهرست منابع و مآخذ؛
۶. تهیه‌ی فهرست مطالب.

عبدالله سلمان

۱۴۲۹/۱۱/۲۰ ق

۲۰۰۸/۱۱/۱۸ م

مقدمه‌ی مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِدِينِهِ وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ
وَأَوْلَادِهِ وَأَصْحَابِهِ الْمُتَدَبِّرِينَ بِكِتَابِ رَبِّهِ وَسُنَّتِهِ. وبعد؛

مذاهب شیعه به هفتاد مذهب یا بیشتر بالغ می‌شود و پیروان هر مذهبی، مذهبشان را به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی ائمه‌ی اهل بیت منتسب می‌کنند. این ائمه مسلمان بودند و در قرن اول و دوم هجری می‌زیستند و در این دو قرن، هیچ کس به نام مذهبی خاص خوانده نمی‌شد و عترت نیز مذهبی از نزد خویش ابداع نکردند و برای خود سنتی به جز سنت جدشان محمد صلی الله علیه و آله ادعا ننمودند! همچنین در پی خواسته‌های خود نبودند و مسلکی اختراع نکردند.

[سنتی جز سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتبار ندارد]

از قول ابوالأئمه، امیرالمؤمنین در نهج البلاغه این گونه گزارش شده است: «نَظَرْتُ
إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَصَّعَ لَنَا وَأَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، وَمَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَاتَّبَعْتُهُ = به
کتاب خدا و آنچه که برای ما قرار داده و فرموده است که بدان حکم کنیم نگریستیم؛
پس، از آن پیروی نمودم و به هر آنچه که پیامبر از سیره و روش خود به جای گذارده،

اقتدا کردم»^(۱). نیز به گزارش مجلسی در بحارالانوار می‌فرماید: «السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ وَالْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَتْ مِنْ بَعْدِهِ = سَنَّت، آن چیزی است که رسول خدا از روش خود به جای گذاشت و بدعت، آن است که پس از وی به وجود آمد»^(۲). همو در نامه‌ی ۲۳ نهج البلاغه می‌گوید: «وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَ مُحَمَّدٌ ﷺ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ = سفارش من به شما این است چیزی را شریک خداوند نسازید و سَنَّت محمد ﷺ را ضایع نگردانید»^(۳).

سنت عبارت است از گفتار و کردار و تقریر پیامبر ﷺ؛ اما شیعیان، قائل و معتقد به ائمه‌ی خود هستند و برای هر امامی، سنتی غیر از امام دیگر قرار داده و بر این باورند که گفتار و کردار هر یک از این امامان برای آنان حجت است! از این رو، به سنت امامان خویش متمسک شده و احکام فقهی خود را از آن حضرات می‌گیرند. و لذا می‌بینیم که علمای شیعه در مجالس درس و بحث و نشست‌های علمی‌شان می‌گویند: این عمل، مکروه یا مستحب یا واجب است، زیرا امام، چنین و چنان فرموده است؛ و نیز احکامشان مستند به آن ائمه می‌باشد. پس علاوه بر سنت پیامبر ﷺ، دوازده سنت دیگر را اختراع کرده‌اند، این درحالی است که سنت‌های امامان یکی نبوده و با یکدیگر متغایر و متفاوت است. همچنین در کتب علمای ایشان آثار مختلف و روایات متضادی از سنن ائمه‌شان به چشم می‌خورد^(۴)؛ با آنکه

۱- نهج البلاغه، خطبة ۱۹۶، ۱۸۴/۲.

۲- بحارالانوار، ۲۶۶/۲.

۳- نهج البلاغه، ۲۱/۳.

۴- شیخ طوسی این گونه به مسأله اشاره می‌کند: «آنچه که از اختلاف و دوگانگی و منافات و تضاد در احادیث ایشان وجود دارد، به گونه‌ای است که خبری یافت نمی‌شود مگر آنکه در مقابلش خبری بر ضد آن است، و حدیثی مورد پذیرش نیست مگر آنکه در برابرش حدیثی منافی آن است...!» شیخ اعتراف می‌کند که این اختلاف، بالاتر از اختلاف پیروان دیگر مذاهب بوده و این مسأله از بزرگ‌ترین طعنه‌ها بر مذهبشان است که باعث شده برخی شیعیان به واسطه آگاهی از این اختلاف و تناقض، این مذهب را رها کنند. [تهذیب الأحکام، ۲/۱-۳].

ایشان می‌گویند: بسیاری از اخبار ائمه‌ی ما از روی تقیه صادر شده و کاشف از حقیقت گفتار آن حضرات نیست^(۱) و بیشتر اخبارشان، خبر واحد و ضعیف است. حق آن است که سنتی به جز سنت پیامبر ﷺ حجت نیست؛ و این از بدعت‌های شیعه است، وگرنه سنت اسلام، منحصر به سنت‌های پیامبر ﷺ است، چرا که خداوند متعال در کتاب خویش فرموده: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]، و فرموده: در سنت امیرالمؤمنین یا در سنت صادق و باقر(ع) برای شما الگو و سرمشق است! اما اگر در کتب شیعه، مانند کافی و وسائل الشیعه یا بحارالانوار و سایر کتب فقهی ایشان نگاه کنی، می‌بینی که تمام روایات آن‌ها یا بیشترشان، از ائمه روایت گردیده و مستند به گفتار و کردار آنان است.

۱- تقیه با مفهوم شیعی خود، آثار منفی بسیاری بر مذهب شیعه داشته است که از آن جمله، عدم یقین علمی به احکام دین است؛ به طوری که شیخ یوسف بحرانی این چنین اعتراف می‌کند: «از احکام دین - به علت اختلاط اخبار واقعی با اخبار تقیه - به جز مقدار کمی، بقیه احکام به صورت یقینی دانسته نمی‌شوند. [الحدائق الناضرة، ۵/۱]. نیز جعفرالشاخوری در کتاب خود به نام "محمد حسین فضل الله و حركية العقل الاجتهادي لدى فقهاء الشيعة الإمامية" [ص ۷۲-۷۳] می‌نویسد: «ما می‌بینیم که بزرگان علمای شیعه در تعیین روایاتی که از روی تقیه صادر شده و روایاتی که برای بیان واقعی حکم، صادر شده‌اند، با یکدیگر اختلاف دارند! مثلاً در مورد نجاست یا پاک‌ی خمر/ شراب الکلی، بسیاری از علما به نجاست آن فتوا داده‌اند، مانند شیخ طوسی که روایات حاکی از طهارت خمر را حمل بر تقیه می‌کند. برخی فقها را نیز می‌بینیم که به طهارت آن فتوا داده‌اند، مانند مقدس اردبیلی. زیرا آنان روایات دال بر نجاست را حمل بر تقیه می‌کنند! این اختلاف نشان می‌دهد که علمای قدیم در کاربرد تقیه دچار اشتباه شده‌اند؛ ... اگر بخواهیم جز موضوع یاد شده، به مثال‌های بسیار دیگری بپردازیم، باید کتاب خاصی تألیف کنیم که هرج و مرج در تعیین موارد تقیه را مورد تأکید قرار دهد که شبیه است به هرج و مرج در ادعاهای اجماع در مسائل فقه که منجر شده است به اختلاف بسیاری از فتاوی علمای، به پیروی از تعیین روایات صادر شده از روی تقیه و غیره». به نقل از (الصلاة خيرٌ من النوم) اثر علاءالدین البصیر.

[کوچ مؤلف به سوی نور هدایت و گرفتاری وی]

بدان که من در عنفوان و شروع جوانی جزو شیعیان امامی و مقلد پدرانم به شمار می‌رفتم. در عین حال از جمله طلاب و محصلین علوم دینی بودم که نهایتاً به گواهی برخی علما و مراجع شیعه، مجتهد شدم! البته در مذهب خود تعصب داشته و از مبلغان و دعوتگران آن بودم.

من و امثال من در تصحیح خرافات مذهب به توجیهاتی سطحی متوسل می‌شدیم که خودمان را نیز راضی نمی‌کرد. همچنین تلاش می‌کردیم برای ترویج مسائل مذهبی و تأویل اباطیل آن، به توجیهات و تعبیرات بسیار بی‌مورد و دور از ذهن دست بیندازیم! لذا بر طبق مذهب خودم، آثار و مکتوبات بسیار پدید آوردم و گمان می‌بردم که علمای مذهب شیعه، هدایت شدگانی هدایتگرند.

به چهل سالگی که رسیدم، شروع به تدبر و اندیشه در آیات کتاب خدا کردم، در نتیجه، خداوند به برکت آیاتش مرا هدایت فرمود. آری، خداوند هر کدام از بندگانش را بخواهد به کتابش هدایت می‌فرماید. در این ایام بود که متوجه شدم بسیاری از مسائل مذهب من با آیات قرآن موافق نیست، بلکه بیشتر روایات آن ضد آیات قرآن است، مانند اخبار کافی کلینی و بحارالانوار مجلسی! لذا کتاب «بت شکن»، «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» را در نقد اصول کافی تألیف کردم. نیز کتاب «احکام القرآن» و «تابشی از قرآن» را در ترجمه آیات و بیان نکات و حقایق قرآن به رشته‌ی تحریر درآوردم.

بدین سبب، شیعیان متعصب، از چاپ و نشر آثار و سخنرانی و اقامه‌ی نماز جماعت در مسجدم جلوگیری کردند، و بعد از آنکه خداوند متعال مرا از خواب غفلت بیدار نمود، شروع به تهمت زدن، ابراز دشمنی و مخالفت با من کردند، به حدی که بیش از یک بار اقدام به کشتن من نمودند!

هنگامی که به هشتاد سالگی رسیدم، در نظر و حکم سردمداران مذهب شیعه و متصدیان جمهوری اسلامی، مهدورالدم شدم. بنابراین، به جرأت می‌توان گفت که در

وطن من جز اسمی از اسلام باقی نمانده است! چرا که بالاخره گروهی از مزدوران حکومتی را برای ترور من فرستادند که بعد از ورود بدون اجازه به منزل بنده، در حالی که مشغول خواندن رکعت دوم نماز عشاء بودم سرِ مرا با سلاح کمربندی هدف گرفتند؛ در اثر اصابت گلوله، بی حال و هوش روی زمین افتادم و خون زیادی از صورت و گلویم جاری شد. اما با وجود آنکه در نهایت سن پیری بودم، خداوند بزرگ مرا حفظ و نگهداری کرد، والحمد لله رب العالمین!

[انگیزه تألیف این کتاب]

بعد از این ماجراها، یکی از دوستان عزیزم کتابی به نام «المراجعات» را برایم فرستاد و از من درخواست کرد که آن را بررسی نموده و مطالب موهوم و حقایق، و دروغ و راست آن را از یکدیگر جدا و مشخص کنم. کتاب مذکور تألیف یکی از علمای شیعه به نام سید عبدالحسین شرف الدین^(۱) است و در آن ادعا نموده که مذهب شیعه، مذهب عترت و اهل بیت پیامبر ﷺ است. موضوع کتاب، عبارت است از یک سری پرسش‌ها از سوی یکی از علمای اهل سنت [به نام شیخ سلیم] و پاسخ‌هایی که خود شرف الدین بدان‌ها داده است.

۱- عبدالحسین بن شرف الدین الموسوی العاملی، در سال ۱۲۹۰ قمری در شهر کاظمین عراق به دنیا آمد. وی در نزد علمای بزرگ سامراء و نجف تحصیل و سپس به لبنان سفر کرد و در آنجا مرجع شیعیان شد و در سال ۱۳۷۷ قمری در همانجا دار فانی را وداع گفت. (نک: مقدمة المراجعات). و او را در قلب و مکر و دروغگویی حریفی نیست! شاید برای شما خواننده گرامی شنیدن چنین توصیفاتی در حق او ناروا به نظر آید، از اینروست که شما را به خواندن این کتاب‌ها دعوت می‌کنم تا حقیقت را با چشمان خود نظاره‌گر شوید: (ابن مریم الأعظمی، الحجج الدامغات (= پاسخ‌های کوبنده به کتاب مراجعات)؛ عبدالله الغامدی، السیاط اللاذعات (= کشف دروغها و فریب‌های نگارنده المراجعات)؛ دکتر علی السالوس، المراجعات المقتراة علی شیخ الأزهر).

وی از اینکه گروهی از مسلمانان نسبت به گروه دیگر ابراز دشمنی و لجاجت می‌کنند اظهار تأسف نموده و می‌گوید: «چشم انداز این برادران متصل به یک مبدأ و یک عقیده‌ی واحد، متأسفانه چشم انداز دشمنی شدیدی است... و همین امور موجب غم و اندوه و تأسف است! پس چاره چیست؟... لذا به مصر سفر کردم و از علمای برجسته‌ی آنجا بهره‌ی فراوان بردم... آنچه را دریافته بودم به نزد او شکایت کردم و او نیز مانند آن را به من شکایت کرد... روی هم رفته اوقاتی همراه با توفیق بود، چرا که ما را به تفکر درباره‌ی آنچه که خداوند به وسیله‌ی آن، وحدت کلمه و اتحاد امت را شکل داده بود، واداشت. یکی از موضوعاتی که در موردش با هم اتفاق نظر داشتیم این بود که هر دو گروه شیعه و سنی، مسلمان و به‌راستی به دین اسلام متدین هستند^(۱)... و در اصل اساسی دین، اختلافی میانشان نیست... و به جز آنچه که درباره‌ی برخی احکام، میان مجتهدان وجود دارد، نزاع و کشمکش با یکدیگر ندارند»^(۲).

[کوشش دشمنان اسلام برای نابودی آن]

من کتاب «المراجعات» را مطالعه کردم و دیدم واقعیت، آن‌گونه که مؤلفش می‌گوید نیست؛ زیرا اختراع مذاهب متعدد و ابداع عقاید تند باطل، کار دشمنان

۱- چنان که بر اهل تحقیق روشن است و دلالت کافی هم بر آن هست، شیعه اثنی‌عشری به دلیل آنکه اصل دین را موضوع (امامت) می‌داند، دیگران را تکفیر می‌کند و نظرش این است که هرکس به اصل امامت ایمان نداشته باشد، کافر است! و لذا شیخ مفید می‌گوید: «علمای امامیه اتفاق نظر دارند بر اینکه هرکس امامت یکی از ائمه و آنچه را که خداوند متعال برای اطاعت ایشان واجب نموده، نفی و انکار کند، کافر، گمراه و سزاوار خلود در آتش است». (أوائل المقالات، ص ۴۴؛ نیز: بحار الانوار، ۳۶۶/۸). برای اطلاع بیشتر بنگرید: «الفکر التکفیری عند الشیعة حقیقة أم افتراء» اثر عبدالملک الشافعی.

۲- المرجعات، ص ۳-۴.

اسلام است، یعنی کسانی که شوکت و عظمت اسلام و رویکرد مردم برای پذیرش اصول و احکام آن را به چشم خود دیده بودند. از این رو، عقاید فاسد و اخبار گمراه کننده را پدید آوردند و آن‌ها را به اسلام و بزرگان دین، به ویژه ائمه‌ی اهل بیت نسبت دادند. نیز [به منظور توجیه اقداماتشان] عترت را سپر خویش ساخته و در پس نام‌های آن حضرات مخفی شدند و تحت لوای دوستی ایشان به نشر خرافات و کفریات پرداختند. در این میان، تفرقه انداختن میان مسلمانان و جعل اخبار و روایات گمراه کننده و ایجاد فرقه‌های گوناگون مذهبی به نام مؤمنین سرشناس را، بهترین سلاح برای نابودی اسلام یافتند.

راویان مذهب شیعه از جمله‌ی این دشمنان به شمار می‌آیند، زیرا بیشتر راویان این مذهب از مجهولان، کذابان و ضعفاء و یا از کسانی هستند که دین ندارند، یا از غلات گمراه‌اند^(۱) و یا از کسانی که به دروغگویی شهرت دارند و میان مسلمانان دشمنی و جدایی انداخته‌اند؛ یعنی مصداق متضادّ این آیات خدای متعال: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۳]. «همگی به ریسمان خداوند چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید». و: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا﴾ [الروم: ۳۱-۳۲] «و از مشرکان نباشید. از کسانی که دین خود را پاره پاره کردند، و فرقه فرقه شدند». در آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی انعام هم می‌فرماید: ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾. «یا شما را بصورت گروه گروه (و پراکنده) با هم بیامیزد و (طعم) جنگ (و دو دستگی) را به هر یک از شما بوسیله‌ی دیگری بچشاند».

۱- شیخ حرّ عاملی می‌گوید: «افراد مورد اعتماد و برجسته‌ای مانند اصحاب اجماع و امثال ایشان، از ضعفاء، کذابان و مجهولانی روایت می‌کنند که احوالشان را می‌دانند، اما با این وجود، از آنان حدیث نقل کرده، به حدیثشان عمل نموده و به صحت و درستی آن نیز گواهی می‌دهند!!» (وسائل الشیعه، ۲۰/۳۰). نیز شیخ طوسی می‌گوید: «بسیاری از نویسندگان اصحاب ما و اصحاب اصول، گرچه کتاب‌هایشان مورد اعتماد است، اما منتسب به مذاهب فاسد هستند». (الفهرست، ص ۳۲).

امام علی(ع) در خطبه‌ی ۱۲۷ نهج البلاغه می‌گوید: «إِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ... أَلَا وَمَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ فَأَقْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ تَحْتِ عِمَامَتِي هَذِهِ» = از تفرقه دوری کنید... آگاه باشید! هر کس به سوی این شعار فرا خواند، او را بکشید اگرچه زیر این عمامه‌ی من (= علی) باشد»^(۱).

[مذهب حق اهل بیت]

امام علی و سایر افراد عترت عليهم السلام، مذهب اختراع نکرده و ادعا نمودند که مذهبشان امامی یا اسماعیلی یا جعفری یا زیدی یا شیخی یا صوفی و یا مذهب دیگری از مذاهب شیعه است! همچنین فرزندان صالح ایشان، خود را به مذهب خاصی نسبت ندادند، بلکه همگی آنان پیرو کتاب و سنت بوده و ادعای سنتی به جز سنت جدشان نمودند. لیکن شیعه‌ی امامیه به دوازده سنت قائل است، یعنی برای هر یک از ائمه، سنتی غیر از سنت امام دیگر. بنابراین، باید از صاحب کتاب (المراجعات) پرسید که اگر در گفتار خود در (صفحه‌ی ۵) صادق است که: «برخودمان واجب کردیم که با دقت نظر در دلایل دو گروه (شیعه و سنی) این مشکل را حل کنیم»، پس چرا به کتاب‌های مذهب خویش نگاهی دقیق نینداخته و به ویژه چرا مهم‌ترین و محکم‌ترین آن‌ها یعنی کتاب اصول کافی کلینی^(۲) را نخوانده است تا آنکه مذهب

۱- نهج البلاغه، ۸/۲

۲- جایگاه این کتاب نزد شیعه امامیه اثنی‌عشری، جایگاه بلند و بزرگی است، ولذا میرزای نوری طبرسی در مستدرک الوسائل (۴/۶۳۳) می‌گوید: «کتاب کافی یکی از کتب اربعه است که سنگ آسیاب مذهب فرقه ناجیه امامیه حول محور آن می‌گردد... و در میان کتب اربعه مانند خورشید در میان ستارگان است! و هرگاه شخص منصف در آن تأمل کند، از ملاحظه حال تک تک رجال سند مطرح شده در آن بی‌نیاز می‌شود و از صدور و ثبوت و صحت آن روایات اطمینان حاصل می‌نماید». شیخ حرّ عاملی هم در وسائل الشیعه (۲۶۴/۳۰-۲۶۵) می‌گوید: «صاحبان کتب اربعه و امثال ایشان به صحت و ثبوت و نقل احادیث کتاب‌هایشان از اصول اربعمائه گواهی =

خویش، یعنی مذهب امامیه را بشناسد؟! یا شاید خواننده و خود را به نادانی زده است! این کتاب پُر است از طعن و لعن و تحقیر مهاجرین و انصار! و در هر باب آن، روایات مخالف با عقل و قرآن به چشم می‌خورد. افزون بر این‌ها، سخن از تحریف قرآن به میان آمده و مؤلف، آیات تحریف‌شده‌ی بسیاری را گردآوری کرده و عقاید فاسد و افکار باطلی را ارائه نموده که گویی وی اصلاً دشمن اسلام است!!

[کافی و روایات طعن در اسلام]

کلینی در باب موالید ائمه (حدیث ۸) از قول امام باقر(ع) می‌نویسد: «امام، ده علامت دارد: پاک و ختنه شده متولد می‌شود؛... جُنُب نمی‌شود؛ چشمش می‌خوابد

داده‌اند. پس اگر آنان افرادی مورد اعتماد بوده‌اند، قبول گفتار و روایت و نقل ایشان حتمی است، زیرا گواهی آنان، گواهی به امر محسوس است».

علی اکبر غفاری، محقق کتاب کافی، در مقدمه کتاب (۲۶/۱) می‌گوید: «اهل امامت یا جمهور شیعه بر برتری این کتاب و پذیرش آن و اطمینان به خبر و اکتفا به احکام آن، اتفاق نظر و همگی بر بلندی مرتبه و شأن والای آن اقرار دارند. چرا که این کتاب مرکزیتی دارد که مدار روایات معتبر معروف به صحت و استحکام، تا امروز حول محور آن می‌گردد. به عبارتی، این کتاب در نزد ایشان، جذاب‌تر و برتر از سایر اصول حدیث است».

عبدالحسین شرف الدین در تعریف و تمجید از کتاب کافی چنین می‌گوید: (کتاب‌های اصول کافی، الاستبصار، التهذیب، و من لا یحضره الفقیه - یعنی کتابهای چهارگانه مورد اعتماد شیعه - به صورت متواتر نقل شده و در صحت مطالب و موضوعات آن جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست. از میان آنها، قدیمی‌ترین و بزرگترین و نیکوترین و مورد اعتمادترین کتاب، اصول کافی می‌باشد). [المراجعات /مراجعة /۱۱۰].

این تنها گوشه‌ی ناچیزی از سخنان علمای شیعه در مورد جایگاه کتاب کافی می‌باشد، اما فاجعه‌ی بزرگ آنچیزی است که این کتاب و مطالب آن، آن را در بر گرفته است، آیا آقای عبدالحسین از آن غافل گشته است؟ آیا در مطالب آن نظری افکنده و تأمل کرده است؟! مؤلف این کتاب، بر قعی رحمته قسمت کوچکی از آن را نقل و نقد کرده است. تأمل نمایید.

اما قلبش بیدار است؛ خمیازه ندارد و بدن خود را از خستگی نمی‌کشد؛ پشت سرش را مانند پیش‌رویش می‌بیند؛ مدفوعش بوی مشک می‌دهد و زمین مأمور پوشاندن و بلعیدن آن است؛ و هرگاه زره رسول خدا را بپوشد، اندازه‌ی تن اوست... و تا روزی که از دنیا برود، محدث است»^(۱).

آیا درج چنین روایتی باعث مسخره کردن اسلام نیست؟ امامی که صاحب پسران و دختران بسیار است، چگونه جنب نمی‌شود؟ آیا امام بشری مانند شما نیست، آیا این مخالف عقل و قرآن نیست؟! خداوند در آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی نحل می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ «خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید». توجه خواننده‌ی گرامی را به برخی خرافات دیگر کافی در سطرهای آینده جلب می‌کنیم.

چنانچه جناب سید شرف الدین، خیرخواه و خدمت‌کار مسلمانان است و در دلش غرض و مرضی نیست، بهتر است هر دو گروه شیعه و سنی را به اسلام محمدی دعوت نماید و مذهب منتسب به عترت را رها کند. آیا وی نمی‌داند که مذاهب تشیع، بالغ بر هفتاد مذهب است که هر کدام، دیگری را تکفیر می‌کند؟! ای فراخواننده‌ی مردم به شیعه‌گری، کدام یک از آن مذاهب، شایسته‌ی پیروی است؟

آیا [شرف الدین] کتاب (المقالات والفرق) سعد بن عبدالله اشعری قمی، که از بزرگان علمای شیعه است، یا کتاب (فرق الشیعة) شیخ ابو محمد حسن بن موسی نوبختی یا (المقالات) ابو عیسی وراق و امثال این‌ها را نخوانده است که مذاهب شیعه را تا صد مذهب شمرده و یاد کرده‌اند؟ سعد بن عبدالله در صفحه‌ی ۱۵۲ کتابش می‌نویسد: «بعد از وفات امام حسن عسکری، اصحابش به ۱۵ فرقه تقسیم شدند». ما می‌پرسیم: آیا همه‌ی این فرقه‌ها و مذاهب از اهل بیت پیامبر ﷺ سرچشمه گرفته‌اند؟

۱- اصول کافی، ۳۸۸/۱ - ۳۸۹.

بنابراین، دعوت به تشیع به معنی دعوت به تفرقه است، و این سید هم از تفرقه غمگین و غصه دار است!

انسان برای برخی علمای مصر، به ویژه یکی از سرشناسان ایشان، متأسف می‌شود؛ گویی که اصلاً کتاب‌های شیعه را نخوانده و خرافات این فرقه را نشنیده‌اند؛ و انگاری که علم ایشان محدود به مسائل مذهب خودشان است! لازم و بایسته است که این شیخ سلیم^(۱) کتاب کافی و یا یکی دیگر از کتاب‌های شیعه را مطالعه کند تا کُفریات و خرافات آن‌ها را ببیند و دشمنی ایشان را با اسلام [ناب] صدر اول بشناسد. نیز روایات غُلّات و ملحدین را بخواند تا بداند که اختلاف فقط بر سر موضوع امامت یا فروع احکام نیست، بلکه اختلاف از جهات بسیار است، به ویژه از جهت ترس از وحدت مسلمانان و ازدیاد شوکت و عظمت اسلام!

موضوع این است که سید شرف الدین، خود را نسبت به محتوای کتاب مذهبش به نادانی زده و تجاهل می‌کند؛ از این رو، در (ص ۵) کتابش می‌گوید: «به راستی که بزرگ‌ترین اختلافی که میان امت پیش آمده، اختلاف در موضوع امامت است. زیرا در اسلام، هیچ شمشیری بر یک اصل دینی چون امامت، از نیام برکشیده نشده است». اما این جانب می‌گویم که چنین نیست، بلکه قوی‌ترین اختلاف از سوی دشمنان اسلام پدیدار گشته و نام (امامت) عذر و پوششی بیش نیست!

۱- این سرزنش بر شیخ الأزهر، بر فرض درستی این مراجعات است، با آنکه قرائن بسیاری دلالت دارند که آن گفته‌ها به دروغ به شیخ سلیم بشری نسبت داده شده است؛ و علامه برقعی تصریح می‌کند که این مراجعات، افترا و تهمت به شیخ الأزهر است، چراکه در جایی در همین کتاب می‌گوید: «کتاب المراجعات، مانند کتاب شب‌های پیشاور، اثر سلطان الواعظین شیرازی است که بحثی را میان او و یک شخص سنی خیالی پیش می‌کشد، و هر چه که در این کتاب به هم بافته، مورد تأیید و تصدیق آن فرد سنی است! گویی که این سنی اصلاً از کتاب‌ها و تاریخ شیعه بی‌اطلاع است و حیل‌های شیعه را نمی‌داند و یا اصلاً یک شخص فرضی است!»! نیز بنگرید: (عبدالله الغامدی، السیاط اللادعات؛ و دکتر علی السالوس، المراجعات المفتراة علی شیخ الأزهر).

بی‌تردید، کافران از جهل مسلمانان بهره برده و به بهانه‌ی امامت فلان و فلان، احساسات آنان را برانگیخته‌اند. وگرنه هرگاه که تلاش هر یک از آن دو، ترویج اسلام و اشاعه‌ی قوانین آن باشد، میان امامت زید و عمرو چه تفاوتی است؟ حق، آن است که امامت فلان شخص در قرن اول، ارتباطی به مردم قرن دهم یا پانزدهم ندارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۴]. «آن‌ها امتی بودند که رفتند، هرچه کردند مال آن‌هاست و شما هرچه کردید مال شماست و شما از آنچه ایشان انجام می‌دادند مورد پرسش قرار نمی‌گیرید».

ای امت مسلمان شیعه‌ی امروز! آیا حکومت امامیه در زمان ما [در ایران]، سنگدل‌تر و بی‌رحم‌تر از حکومت‌های پیشین نیست؟ اینان فرزندانان را می‌کشند و صادرات و واردات کالایان در اختیار شما نیست، بلکه در اختیار حکومت شماست. از نظر اموال و دارایی‌ها و خانه‌ها و تجارت و حتی مسافرت حج و معاملات خودتان، در امان نیستید، بلکه همه‌ی این‌ها در اختیار حکومت شماست. مطبوعات را خفه کرده‌اند و نشر حقایق دین ممنوع است؛ پس اگر قدرت یا عقل و یا اراده دارید، دولت و حکومت کنونی را اصلاح کنید، زیرا تغییر حکومت‌های سابق غیر ممکن است. آیا می‌توانید حکومت گذشتگان را عوض کنید؟ آیا می‌شود علی و ابوبکر را زنده ساخت، یا ابوبکر را عزل و علی را به جای او منصوب کرد؟ آیا ما مسئول کارهای ایشان هستیم؟ فرض کنیم که علی برای حکومت سزاوارتر بود، آیا این به زمان ما مربوط است؟

پس بحث درباره‌ی امامت و خلافت در قرن اول، نشان دهنده‌ی حماقت کسی است که این بحث را مطرح می‌سازد. آری، این مباحث را در میان جاهلان القاء کردند تا وحدت و یکپارچگی ایشان را از بین ببرند و در زیر لوای این گونه مباحث، روایات و اخباری را که پُر از دروغ، خرافات و اهداف مخرب بود، پدید آوردند و آن‌ها را از

قول ائمه‌ی مسلمین گزارش نمودند، به ویژه از قول عترت پیامبر ﷺ^(۱). در نتیجه، دین را فاسد کرده، از غفلت مسلمانان بهره برده و آتش دشمنی و نفاق را به نام مذهب اهل بیت برافروختند! در صورتی که اهل بیت مذهبی اختراع نکردند، بلکه از بدعت‌گذاران بیزار بودند.

۱- کَشی از ابن سنان نقل می‌کند که ابو عبدالله (ع) فرمود: «ما اهل بیت، راستگوییم، اما از دروغ‌گویی که بر ما دروغ بندد، آسوده نیستیم، و چه بسا راستگویی ما با دروغ وی، نزد مردم ساقط گردد. پیامبر ﷺ راستگوترین افراد بشر بود و مُسیلمه به او دروغ بست، و امیرالمؤمنین (ع) راستگوترین فرد بعد از رسول خدا بود، اما عبدالله بن سبا - که خدا لعنتش کند - بر او دروغ بست؛ و حسین بن علی (ع) به دروغ مختار مبتلا شد. سپس از ابو عبدالله حارث شامی و بنان یاد کرد و گفت: آن دو، بر علی بن الحسین دروغ بستند؛ سپس مغیره بن سعید، یزید، سری، ابوالخطاب، معمر، بشار اشعری، حمزه یزیدی و صائد نهدی را نام برد و فرمود: خدا لعنتشان کند! ما از دروغ‌گویی که بر ما دروغ بندد یا از شخص کوتاه فکر نادان در امان نیستیم؛ خداوند ما را از شرّ هر دروغ‌گویی حفظ کند و بر آنان گرمی آهن - جهنم - را بچشانند. (رجال کشی، ۵۹۳/۲). امام رضا (ع) نیز مانند این شکایت را مطرح ساخته و می‌گوید: «بنان بر علی بن الحسین دروغ می‌بست و خدا آتش سوزان را بدو چشانند؛ و مغیره بن سعید بر موسی بن جعفر دروغ می‌بست و خداوند آتش سوزان را بدو چشانند؛ و ابوالخطاب بر ابو عبدالله دروغ می‌بست و خداوند گرمی آهن - جهنم - را بدو چشانند؛ و کسی که بر من دروغ می‌بندد، محمد بن قُرات است». (همان، ۵۹۱/۱)؛ و جعفر صادق گفته است: «... به راستی که مردم بر دروغ بستن به ما حریص هستند». (بحار الانوار، ۲/۲۴۶)؛ اما مصیبت امام جعفر صادق آن بود که - طبق گزارش کتاب‌های شیعه - گروهی جاهل و نادان او را احاطه کرده و به نزد او رفت و آمد می‌کنند و می‌گویند: (حدیثنا جعفر بن محمد) و احادیثی را نقل می‌کنند که سراسر، منکرات و جعل و دروغ بر جعفر است! برای آنکه بدین وسیله از مردم اخاذی کرده و روزی خود را تأمین کنند. (رجال کشی، ۲/۶۱۶؛ بحار الانوار، ۲/۳۰۲-۳۰۳). به همین جهت جعفر صادق فرموده: «اگر قائم ما قیام کند، ابتدا کذابان شیعه را می‌کشد». و «روزها را به شب رساندیم و هیچ کس نسبت به ما دشمن‌تر از کسی نبود که ادعای دوستی و محبت ما را می‌کرد». (رجال کشی، ۲/۵۸۹ و ۵۹۶). آنچه گذشت، دامنه دروغی را که توسط راویان شیعه به اهل بیت بسته شده برای ما روشن می‌سازد!

غفلت علمای شیعه و سنی مایه‌ی بسی تأسف است

سید شرف الدین کتاب (المراجعات) را از روی تعصب مذهبی نوشته است، با آنکه دین اسلام یک دین است و مذهب در آن وجود ندارد. آیا ائمه‌ی اهل بیت که مذهب یا مذاهبی نداشتند، مسلمان بودند یا خیر؟ آیا مذهبشان جعفری بود یا امامی یا صوفی یا باطنی یا فطوحی یا ناووسی یا نصیری یا...؟ زیرا پیروان همه‌ی این مذاهب، خود را به ائمه‌ی اهل بیت نسبت می‌دهند، به قول شاعر:

وَكُلُّ يَدْعِي وَصْلاً بِلَيْلِي وِلْيَلِي لَا تُقَرُّ لَهُمْ بِذَاكَ

هرکسی مدعی وصل به لیلی شده است لیک لیلی ندهد وعده به جز انکارش

شگفت اینکه شیعه‌ی امامیه به سلطنت مغول و حکومت هلاکو راضی بودند و آنان را یاری کردند، اما به خلافت خلفای راشدین رضایت نمی‌دهند! مثلاً خواجه نصیرالدین طوسی، یکی از عالم‌ترین و برجسته‌ترین علمای امامیه، و شاگردش علامه‌ی حلّی و پیروانشان از همکاران و خدمتگزاران سلاطین مغول بودند^(۱)، و در عین حال، جانشینان پیامبر ﷺ را ناسزا می‌گفتند و به ارتداد مهاجر و انصار معتقد بوده و از امامانشان چنین گزارش می‌کردند که: مردم بعد از رسول خدا همگی مرتد شدند به جز سه نفر!^(۲) با وجود آنکه در حدود صد آیه‌ی قرآن، خداوند متعال اصحاب پیامبر را مدح کرده و فرموده است: ﴿...أَوْلَتْكِ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾ [المجادلة: ۲۲]. «آنها کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحه‌ی) دل‌هایشان نوشته است، و به روحی از جانب خود آنها را تقویت (و تأیید) نموده است». آیا عترت از آیاتی که در مدح اصحاب نازل شده بی‌خبر بودند؟ آیا ائمه‌ی اهل بیت، مهاجر و انصار ممدوح آیات قرآن را تکفیر کردند؟

۱- علامه حلّی، إرشاد الأذهان، ۳۲/۱-۳۴.

۲- کلینی، کافی، ۲۴۵/۸.

آری، علمای شیعه‌ی امامیه بر این باورند که پادشاهان صفوی- که از یاران و دوستان مسیحیان استعمارگر بودند- از خلفای راشدین بهترند! بر اساس گزارش‌های تاریخی، دربار شاه طهماسب و شاه عباس صفوی، در کنار حضور بیگانگانی چون برادران شرلی، که از جمله ندیمان و همراهان ایشان بودند، پُر بود از علمای امامیه [ایرانی و لبنانی!]^(۱). پادشاهان صفوی، همکار و کمک نصارا بودند و از این دشمنان اسلحه می‌خریدند^(۲) و آتش جنگ میان مسلمانان را بر می‌افروختند؛ در حالی که علمای شیعه، نه تنها بر این جنگ و کشتار ناظر بودند، بلکه اهل سنت را تکفیر و صفویه را تمجید می‌کردند!

مجلسی شیخ الاسلام زمان صفویه- که کتاب بحارالانوار را تألیف و روایات خرافی بسیاری در آن گردآوری نموده است- در مجلد ۲۵ ص ۲۴۳ به عنوان دعا برای دولت صفوی می‌گوید: «شَيْدَهَا اللهُ وَوَصَلَهَا بِدَوْلَةِ الْقَائِمِ = خداوند آن را بلند و

۱- محمدجواد مغنیه می‌گوید: «شاه طهماسب صفوی در تأیید مذهب شیعه راه پدرش را پی گرفت و در بزرگداشت علمای شیعه و اهل دین، پا را فراتر گذاشت، تا جایی که کار مملکت را به دست عالم زمان، محقق ثانی شیخ علی عبدالعال سپرد و به او گفت: تو برای حکومت از من سزاوارتری، زیرا تو به راستی نایب امام هستی و من وسیله‌ی اجرایی‌ام! و به تمام فرمانداران و صاحب منصبان نامه نوشت که از شیخ اطاعت و به دستورات و تعالیم وی عمل کنند؛ و شیخ برطبق شرع شریف عمل می‌کرد». سپس عده‌ای از علمای دوره صفوی را این گونه نام برده است: «محقق کرکی، میرداماد، شیخ حسین عبدالصمد و پسرش شیخ بهائی، مجلسی کبیر صاحب بحارالانوار، ملا صدرا، محقق / مقدس اردبیلی، ملاعبدالله یزدی، فیض کاشانی و ...». (الشیعة فی المیزان، ص ۱۸۲، ۱۷۸ و ۱۸۳).

۲- شاهین مکاربوس در کتاب خود می‌نویسد: «شاه عباس فرمانی عمومی صادر کرد که در آن آمده بود که نصارا دوستان و هم پیمانان کشور او هستند و دستور داد که هرکجا باشند، مردم باید آنان را احترام نموده و بزرگ بشمارند. نیز در ادامه و پیوند این سیاست، شاه بنادر کشورش را برای بازرگانان خارجی گشود و سفارش کرد که از ایشان برای ورود کالا مالیات نگیرند و هیچ یک از حاکمان یا اهالی با آنان به بدی برخورد ننمایند». (تاریخ ایران، ص ۱۵۴).

محکم گرداند و به حکومت قائم (مهدی موعود) متصل نماید! با آنکه شاهان صفوی صدها هزار نفر از مسلمانان را کشتند و دین خدا را دگرگون ساخته و مذهب شیعه‌ی امامیه را به جبر و زور سرنیزه جایگزین نمودند^(۱).

باری، دشمنان اسلام، از قرن دوم هجری پرچمی به نام «شیعه‌ی عترت» برافراشتند و خویشان را زیر لوای مذهب اهل بیت پنهان کرده و میان اهل اسلام دشمنی انداخته و به مذاهب اختراعی و عقاید آلوده و خرافات بیمارگونه متوسل شدند. باید دانست که دین اسلام از جانب خداوند، و مذاهب، ساخته‌ی مردمان است. دین یکی است و همه‌ی مردم را به وحدت فرا می‌خواند، اما مذاهب، متعددند و به تفرقه و نفاق دعوت می‌کنند. پس شخص عاقل باید به دین خدا پای‌بند شود و مذاهب را- هر اسمی که دارند- رها سازد.

تأسف و تعجب

این شیخ سلیم- امام اهل سنت و جماعت- گویی که خود را به نادانی زده یا چیزی از موضوعات فرقه‌های مذهبی نشنیده و یا کتاب‌های امامیه را نخوانده تا

۱- مورخ شیعی، عباس اقبال آشتیانی می‌نویسد: «شاه اسماعیل بدون تردید از جمله نخبه‌ترین و بزرگ‌ترین پادشاهان ایران به شمار می‌رود و با آنکه در تحمیل مذهب تشیع بر ملت ایران از جاده انصاف و جوانمردی خارج شد- درحالی که اغلب مردم در آن زمان اهل سنت بودند- و با سنگدلی خون‌های بسیاری از بی‌گناهان ریخت، لیکن سیاست او در ایجاد وحدت مذهبی در ایران و قرار دادن مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی، و برگزیدن روشی که جانشینان آن را دنبال کنند، به نتیجه بسیار مهمی انجامید که عبارت است از حفظ جامعه ایرانی از شر حملات پادشاهان متعصب عثمانی، که از اواخر عهد سلطان سلیم، خود را امیرالمؤمنین و خلیفه تمامی مسلمانان می‌نامیدند و ادعا می‌کردند که کلیه مسلمانان باید مانند مردم در زمان عباسیان، با انگیزه ایمان از آنان اطاعت کنند و اذعان دارند که اجرای دستورات سلطان برای آنان واجب دینی- بعد از حکم خدا و رسول ﷺ- است». (تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۶۴۷). نیز بنگرید: علی الصلابی، الدولة العثمانیة، صص ۲۹۸-۳۰۰.

بداند که در آن‌ها چه ناسزاها و لعن و نفرین‌هایی برای اصحاب پیامبر ﷺ درج شده است! نیز خرافات و اباطیل آن‌ها را انگار ندیده است که از سید شرف الدین مدارک امامت و فضایل اهل بیت را درخواست می‌کند!

باید به هر دوی آن‌ها گفت: فضایل اهل بیت ربطی به مذهب ندارد و مذهب یا مذاهب خاصی را اثبات نمی‌کند؛ چراکه کتاب‌های اهل سنت پُر از فضایل اهل بیت است و از مهم‌ترین فضایل ایشان آن است که هیچ نوع مذهبی را ابداع نکردند. پس چرا خود را به نادانی می‌زنید؟! مناسب و لازم است که به صاحب (المراجعات) گفته شود: اگر تو مصلح و نهی‌کننده از منکر و فراخواننده‌ی به حق هستی، به ما بگو که معنای (شرف الدین) و (عبدالحسین) چیست؟ آیا ابوالائمه، علی (ع) به فرزندش نمی‌گوید: «لَا تَكُنْ عَبْدًا عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» = بنده‌ی انسان دیگری نباش، زیرا خداوند تو را آزاد قرار داده است»^(۱). آیا تو عبدالله/ بنده‌ی خدا هستی یا عبدالحسین/ بنده‌ی حسین؟ تو در (ص ۵) از کتابت می‌گویی: «ما بر خودمان واجب می‌دانیم که با نگاه کردن در دلایل دو گروه شیعه و سنی، این مشکل را برطرف سازیم»، پس چرا به اصلاح خود و تغییر نامت توجه نمی‌کنی؟

کتاب (المراجعات) مانند کتاب (شب‌های پیشاور) سلطان الواعظین شیرازی^(۲)، بحثی را میان خود و یک شخص سنی خیالی مطرح ساخته و تمام آنچه را که در این

۱- نهج البلاغه، ۵۱/۳.

۲- در اطراف شخصیت سلطان الواعظین، تردیدهایی وجود دارد. من در پی یافتن شرح حال او بودم و در حاشیه کتاب (مناظرات فی العقائد والأحكام) اثر عبدالله الحسن (۹/۲) شرح حالی از او دیدم که در مورد شخصیت سلطان الواعظین تردیدهایی را بر من آشکار کرد. براساس آنچه که این واعظ یادآور شده، این مناظرات در ماه رجب سال ۱۳۴۵ هجری قمری- در زمانی که او ۳۰ ساله بوده- آغاز شده است (شب‌های پیشاور، ص ۱۴ و ۱۹)؛ اما در شرح حال او در کتاب (مناظرات فی العقائد والأحكام) چنین ذکر می‌کند که سلطان الواعظین در سال ۱۳۳۰ ق به دنیا آمده است؛ پس باید سن او در هنگام مناظره، ۱۵ سال باشد!! نیز از جمله مواردی که ما را درباره این شخصیت به تردید می‌اندازد این است که او ادعا نموده که با حجّت الاسلام علی =

کتاب به هم بافته، آن فرد سنی تصدیق و تأیید کرده است. انگاری که این سنی از کتاب‌ها و تاریخ شیعه‌ی امامیه بی‌خبر و یا از حیل‌های شیعه بی‌اطلاع است، یا اصلاً شخصی فرضی است و وجود خارجی ندارد! والله أعلم.

رضوی لاهوری، صاحب تفسیر لوامع التنزیل، بحث و مقابله کرده است، در حالی که لاهوری مذکور، در سال ۱۳۲۴ قمری از دنیا رفته است (آقا بزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۸ / ۳۶۵)؛ پس چگونه این مدعی (سلطان الواعظین) با او مقابله کرده، با آنکه تولدش در سال ۱۳۳۰ قمری بوده است؟! این، از شخصیت سلطان الواعظین! اما در مورد کتابش باید بگویم که آن هم مانند کتاب‌های دیگری که نویسنده هنگام مناظره، سخنان خود و سخنان فرد مخالف را می‌آورد و سپس طبعاً بر مخالف خود پیروز می‌گردد! کتاب شب‌های پیشاور نیز حاوی دروغ‌های بسیار است و بنده با اینکه می‌دانم این دروغ‌ها را فقط با ورق زدن کتاب گردآوری کرده‌ام، چنانچه می‌خواستم با دقت و جست و جوی کامل آنها را بیابم، بسیار زیاده‌تر می‌شد! اینک برخی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنم: (۱) وی به دروغ و گمان خود گفته است که حدیث ثقلین را مسلم در صحیح خود با لفظ (عترتی) روایت کرده است. [ص ۱۱۴؛ ۲] وی دروغ گفته، هنگامی که ادعا می‌کند که حدیث سفینه به روایت صحیح مسلم، مورد اتفاق و اجماع است. [ص ۱۱۹؛ ۳] به دروغ می‌گوید که امام بخاری فضایل علی و فرزندانش رضی الله عنهم را نقل نکرده است. [ص ۱۱۷؛ ۴] می‌گوید که حدیث غدیر از دید اجماع اهل سنت، صحیح است. [ص ۱۱۷؛ ۵] اینکه اهل سنت به طور اجماع، حدیث تصدق امام علی به خاتم، حدیث انذار و حدیث سفینه را صحیح می‌دانند. [ص ۱۱۷؛ ۶] اینکه عمر رضی الله عنه در مقابله با آنکه پیامبر ﷺ علی رضی الله عنه را فاروق لقب داد، لقب فاروق گرفت. [ص ۳۳۵؛ ۷] می‌گوید: امام احمد حنبل در مسندش این حدیث را نوشته است: (حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ). [ص ۳۵۰؛ ۸] می‌گوید: بخاری و مسلم این حدیث را درج کرده‌اند که پیامبر فرمود: (أَوْحِيَ إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْعُرَى الْمُحْجَلِينَ) [ص ۶۰۸؛ ۹]؛ و دروغ‌های دیگری که اگر آنها را می‌آوردیم، سخن به درازا می‌کشید که در اینجا مناسبت ندارد.

[برای کشف دروغ‌های بیشتر مولف کتاب «شب‌های پیشاور»، به کتاب «روزهای پیشاور»، نوشته‌ی محمد باقر سجودی - از مهتدین و موحدینی که شیعه‌گری و خرافات را ترک کرده‌اند- مراجعه فرمایید. این کتاب در کتابخانه قلم (www.qalamlib.com) موجود می‌باشد.]

هر مذهبی از کتاب‌های پیروانش شناخته می‌شود

به شیخ سلیم و امثال وی می‌گوییم: حقیقت هر مذهب یا مسلکی از کتاب‌های پیروان آن و روایات و تاریخ اعمال‌شان شناخته می‌شود. بنابراین، شایسته بود که تو به محکم‌ترین کتاب‌های امامیه و صحیح‌ترین تألیفات ایشان - یعنی در اصول و معارف جلد اول کافی - نگاه می‌کردی. زیرا علمای امامیه می‌گویند: امام زمان ما گفته و مَهر کرده است که «الکافی کافٍ لشیعتنا = کتاب کافی برای [دین] شیعیان ما کافی است»^(۱).

[سیری در کتاب کافی]

ما برخی مطالب کافی را در اینجا ارائه می‌کنیم و از خواننده‌ی عاقل می‌خواهیم که به دیده‌ی انصاف به آن‌ها بنگرد که آیا این مطالب از اسلام و قرآن است یا از دشمنان آن‌ها؟ و آیا این مطالب از مذهب اهل بیت و عترت سرچشمه می‌گیرد یا از مذهب جاهلان متعصب و اهل خرافات؟!

در کافی (کتاب التوحید) باب النوادر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا = به خدا سوگند که ما اسماء حسنی هستیم و خداوند عملی را از بندگان نمی‌پذیرد مگر با شناخت ما»^(۲). نیز فرموده: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَتَنَا، وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَيَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ... وَخَزَائِنَهُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ، بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَأَيَّنَعَتِ الثَّمَارُ وَجَرَّتِ الْأَنْهَارُ، وَبِعِبَادَتِنَا عُيِدَ اللَّهُ = خداوند ما را آفرید و چهره‌های ما را نیکو گردانید و ما را چشم خویش در میان بندگان، و زبان گویای خویش در میان آفریدگان و دست‌گشاده‌ی خویش... و خزانه‌داران خویش در

۱- کافی، ۲۵/۱.

۲- همان، ۱/ ۱۴۳-۱۴۴.

آسمان و زمینش قرار داد؛ به توسط ما درختان میوه می‌دهند و میوه‌ها می‌رسند و نه‌ها جاری می‌شوند... و با عبادت ما خدا پرستیده شده است»^(۱).

آیا این سخنان، بیانات یک امام خودپسند، یعنی امام المتکبرین است، یا امام المتقین که علی علیه السلام در حق آنان می‌گوید: «عَظَمَ الخَالِقُ فِي أَنفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ» «آفریدگار در دل‌هایشان بزرگ جلوه کرد، در نتیجه، آنچه غیر اوست در چشمان‌شان کوچک و حقیر گردید»^(۲).

آیا این گفته‌ها از عترتی است که جدشان به فرمان خدا فرمود: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [الکهف: ۱۱۰] «بگو: من فقط بشری مانند شما هستم». و در مناجاتش می‌گفت: «مَا عَبَدْتُكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْتُكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ = تو را آن چنان که سزاوار توست، عبادت نکردم و نشناختم»^(۳). نیز خداوند در آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی انعام می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ﴾ «بگو: (ای محمد)، من به شما نمی‌گویم که گنج‌های خداوند نزد من است».

سخن خداوند صحیح‌تر است یا سخن یکی از نوادگان پیامبرش که می‌گوید: «نَحْنُ خُرَّانَةُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ»؟ آری، این، سخن امام صادق نیست، بلکه سخن امام غالیان است، یعنی کسانی که امام صادق در باره‌شان می‌گوید: «إِنَّ العُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ... إِنَّ العُلَاةَ شَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالذِّينِ أَشْرَكُوا = به‌راستی که غلات بدترین آفریدگان خدا هستند... همانا غلات از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان بدترند»^(۴).

آیا آفریننده‌ی بندگان، بدون وساطت بندگان، عاجز است که رودها را جاری سازد؟ آیا آفریدگار فقط صورت و چهره‌ی امام را نیکو آفریده است؟ خداوند متعال

۱- همان، ۱۴۴.

۲- نهج البلاغه، ۱۶۱/۲.

۳- بحار الأنوار، ۶۸ / ۲۳.

۴- شیخ طوسی، الأمالی، ص ۶۵۰.

می فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ [السجدة: ۷] «کسی که آفرینش هرچیز را نیکو گردانید». و: ﴿وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ﴾ [التغابن: ۳]. «و چهره‌ی شما را بپرداخت و چهره‌تان را نیکو گردانید».

نیز در باب خیر و شر از کتاب کافی، از امام صادق چنین روایت شده است: «إِنَّ مِمَّا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ: أَنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْحَيْرَ وَأَجْرِيْتُهُ عَلَى يَدَيَّ مِنْ أُحِبُّ... وَخَلَقْتُ الشَّرَّ وَأَجْرِيْتُهُ عَلَى يَدَيَّ مِنْ أُرِيدُهُ، فَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرِيْتُهُ عَلَى يَدَيْهِ!...»^(۱). یعنی: «در آنچه که خداوند عزوجل به موسی علیه السلام در تورات وحی فرمود، این بود که: همانا من آن خدایم که معبودی جز من نیست، خلق را و شر را آفریدم و شر را بر دو دست کسی که می‌خواستم، جاری ساختم، پس وای بر کسی که به دو دست او شر را اجرا نمودم!!» نظیر این خبر از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است^(۲). آیا خداوند آفریننده‌ی شر است و شر را با دستان بندگانش به اجرا می‌گذارد و آنان را به ارتکاب گناهان وا می‌دارد؟ آیا این مذهب اهل بیت است؟!

کلینی همچنین در باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ خُلَفَاءُ اللَّهِ» از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند: «الْأَئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ = ائمه خلفای خدای عزوجل در زمینش هستند»^(۳). می‌گوییم: خداوند متعال مانند آدمیان، مسافرت نرفته و نمرده است تا جانشین داشته باشد. خداوند برتر از آن است که مکان داشته باشد تا جانشینی در جای او بنشیند، و مقام یکتایی و خداوندی‌اش بالاتر از آن است که به مخلوقی داده شود. قرآن نیز دلالت دارد که آدم، خلیفه و جانشین آدمیان پیشین - که مفسد و خونریز بوده و هلاک گشتند - می‌باشد! به همین سبب وقتی به ملائکه فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ «همانا من در زمین جانشینی قرار خواهم داد». ملائکه گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ

۱- کافی، ۱ / ۱۵۴.

۲- همان.

۳- همان، ۱ / ۱۹۳.

فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ ﴿۳۰﴾ «آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که در آن فساد و خونریزی کند؟» [البقرة: ۳۰] اما خلیفه‌ی خداوند ممکن نیست که مفسد و خونریز باشد و ملائکه نیز جرأت نداشتند که چنین سخن بگویند، [زیرا چنین گفته‌ای، توهین به خداوند به شمار می‌رود]!

آیا خداوند در قرآن نمی‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ﴾ [فاطر: ۳۹] «او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد، پس هرکس کافر شود، عهده‌دار کفر خویش است». آیا کافر می‌تواند خلیفه‌ی خدا باشد، با آنکه خداوند نفرموده: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةَ اللَّهِ = من در زمین جانشینی برای خدا قرار خواهم داد» یا «خَلِيفَتِي = خلیفه برای خودم»! لیکن امامیه، عظمت خدا را تحقیر کرده، همگی اهل غلو هستند و گمان می‌کنند که امامشان رب العالمین است!!

[آنچه نزد علمای پیشین، غلو به شمار می‌آمد، امروزه جزء ضروریات مذهب است]

یکی از علمای بزرگ شیعه‌ی امامیه، شیخ عبدالله مامقانی (وفات ۱۳۱۱هـ.ش) است که در مجلد اول تنقیح المقال (ص ۲۱۲) می‌گوید: «بیشتر آنچه که امروز از ضروریات مذهب به شمار می‌آید، در دوران گذشته جزء غلو شمرده می‌شد»^(۱). یعنی بیشتر عقاید امامیه در قرون اولیه، آلوده به غلو بود و امروز از ضروریات مذهب است! این سخن، اقرار عالم ایشان در قرن چهاردهم است.

همچنین مامقانی ضمن شرح احوال جابر بن یزید جعفی، در مورد روایت او درباره‌ی کارهای ائمه می‌گوید: «امروزه از ضروریات مذهب است و در گذشته، غلو شمرده می‌شد». نیز در احوال مفضل بن عمرو در (ص ۲۴۱) می‌گوید: «اینکه علمای

۱- وحید بهبهانی می‌گوید: «قدم در مسائل اصولی نیز باهم اختلاف داشتند و چه بسا چیزی نزد عده‌ای فاسد بود یا کفر و غلو و جبر و تفویض و غیره، و نزد دیگران، اعتقاد بدان واجب بود».

(الفوائد الرجالية، ص ۳۸، و تنقیح المقال، ۲۴۰/۳).

پیشین، مفضل را به غلو متهم کردند، مورد اعتماد و قبول نیست، زیرا آنچه که امروز از ضروریات مذهب تشیع به شمار می‌آید، نزد علمای پیشین غلو محسوب می‌شد». آری، غلو در نزد ائمه و علمای امامیه قبل از دوران صفویه، کفر و شرک به حساب می‌آمد، اما بعد از صفویه، مداحان و چاپلوسان زیاد شدند و در نتیجه، غلو، کسب و کار و مایه‌ی مزد بسیار گردیده و نزد آنان فضیلت شمرده می‌شد.

شیخ طبرسی که شیخ امامیه و أعلم زمان خویش بود و متوفای (۵۴۸ ق)، در مجمع البیان در تفسیر آیه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی مائده: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾. «روزی که خداوند پیامبران را گرد آورد؛ آنگاه بگوید: (در برابر دعوت حق) چه پاسخی به شما داده شد؟ گویند: «ما را علمی نیست؛ بی‌گمان تو خود دانای رازهای نهانی». می‌گوید: «هرکس به مذهب امامیه چنین نسبت دهد که ائمه غیب می‌دانند، سخن باطلی گفته است، زیرا ما از امامیه و بلکه از اهل اسلام، هیچ‌کس را نمی‌شناسیم که یکی از مردم را به دانستن غیب وصف کند، و هرکس مخلوقی را بدین صفت وصف نماید، قطعاً از دین جدا شده و شیعه‌ی امامیه از این سخن بیزار است»^(۱). لیکن متأسفانه از دوره‌ی صفویه به بعد، علم به غیب برای ائمه، از ضروریات مذهب است، چنان‌که مجلسی در مجلد ۷ بحار الأنوار ابوابی درج نموده که در آن‌ها گفته: «إِنَّ الْأَئِمَّةَ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ = ائمه غیب می‌دانند!» و نتیجه‌ی این عقاید آن است که هرکس عمرش را در ایران سپری کرده باشد می‌داند که شیعه‌ی امامیه همگی معتقدند که امامانشان غیب می‌دانند؛ با آنکه خداوند به رسولش می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ [الأنعام: ۵۰] «بگو: من به شما نمی‌گویم که گنج‌های خداوند نزد من است، و نیز غیب نمی‌دانم».

آری، خداوند عالم به غیب است و برخی اخبار غیبی را به اطلاع رسولش می‌رساند و خود رسول و متقین از امت و عترتش به این اخبار ایمان دارند،

۱- مجمع البیان، ۳/۴۴۷.

همانگونه که خدای تعالی در آیهی ۳ سورهی بقره می‌گوید: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^(۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ﴿﴾ (قرآن) مایه‌ی هدایت پرهیزگاران است. آن کسانی که به غیب ایمان می‌آورند». نیز در آیهی ۴۹ سورهی هود بعد از داستان نوح عليه السلام می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾ (این‌ها از خبرهای غیب است که به تو (ای محمد) الهام می‌کنیم که نه تو و نه قومت پیش از این، آن‌ها را نمی‌دانستید).

بنابراین، رسول خدا صلى الله عليه وآله و امت او بدون اظهار خدای متعال، عالم به غیب نیستند، بلکه به غیب ایمان دارند، نیز در سورهی جن می‌فرماید: ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾^(۳) إِلَّا مَنْ أُرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ ﴿﴾ [الجن: ۲۶-۲۷]. «(خداوند) دانای غیب است، و هیچکس را بر (اسرار) غیب خود آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را پسندیده (و برگزیده) است». پس ائمه فقط از غیبی آگاه می‌شوند که جدشان از راه وحی دریافت داشته و به آنان خبر داده است. اما غالیان امامیه معتقدند که هریک از ائمه، بلکه نایبان ایشان، عالم به غیب هستند و از میزان اموال و وجوهاتی که از سوی پیروان می‌آید، خبر می‌دهند؛ و این درست برخلاف سخن خداوند در سورهی نمل است: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵]. «بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند غیب نمی‌دانند مگر خدا». مجلسی در مجلد ۵۲ بحار الأنوار، اخباری نقل می‌کند که بیشترشان درباره‌ی این است که نایبان مهدی، عالم به غیب هستند^(۱).

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ [آل عمران: ۵] «همانا چیزی بر خدا پوشیده و پنهان نیست»؛ لیکن کلینی در کتاب کافی بابی گشوده به نام: «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ... لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ»= باب اینکه امامان... هیچ

۱- مرحوم برقی این روایات را مورد بررسی قرار داده و آن را به صورت کتابی تألیف نموده به نام (بررسی علمی در اخبار مهدی) که به اذن خدا با تحقیق این جانب چاپ خواهد شد.

چیزی از آنان پنهان نمی ماند»^(۱). ﴿سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا يُقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيْرًا﴾!!

نیز در کافی در باب: «أَنَّ الْأَيْمَةَ وَوَلَاةَ أَمْرِ اللَّهِ وَخَزَنَتَهُ عِلْمِهِ» از قول امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «نَحْنُ وَوَلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَخَزَنَتُهُ عِلْمُ اللَّهِ وَعَيْبَتُهُ وَحْيِ اللَّهِ = ما ولی امر یا والی خدا و خزانهدار علم الهی و ظرف و کیسه (یا محل اسرار) وحی خداییم!!»^(۲). از قول امام باقر علیه السلام نیز می نویسد: «وَاللَّهِ إِنَّا لَخِزَانُ اللَّهِ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ، وَنَحْنُ تَرَاجِمُهُ وَحْيِ اللَّهِ وَنَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» به خدا سوگند که ما خزانهداران خداوند در آسمان و زمین او هستیم و ما بیان کنندگان وحی خدا و حجت کاملیم»^(۳). و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که «لَنَا نَطَقَتِ الشَّجَرَةُ = درخت برای ما به سخن آمد»^(۴).

[ائمه غیب نمی دانند]

نظر ما چنین است که این عقاید از مذهب غلات سرچشمه می گیرد نه از اهل بیت، زیرا خداوند به رسولش می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ﴾ [الأنعام: ۵۰] «ای پیامبر! بگو: به شما نمی گویم که خزائن خداوند نزد من است». و می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ [الحجر: ۲۱] «و هیچ چیز نیست مگر آنکه خزائن آن نزد ما [و در اختیار ما] است»؛ اما امام غلات می گوید: گنج های خدا نزد من است! امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه خطبه ی ۱۳۳ می گوید: «خَتَمَ بِهِ الْوَحْيِ = وحی را به محمد خاتمه داد»^(۵). و در خطبه ی ۲۳۴ آمده است که وی در حالی که عهده دار غسل و کفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود فرمود: «بِأَيِّ أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ!

۱- کافی، ۱ / ۲۶۰.

۲- همان، ۱ / ۱۹۲.

۳- همان.

۴- همان، ۱ / ۱۹۳.

۵- نهج البلاغه، ۲ / ۱۶.

لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ التُّبُوَّةِ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ = پدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا، یقیناً با وفات تو نبوت و خبردادن و گفتن اخبار آسمانی قطع گردید، در حالی که با مرگ کسی جز تو چنین انقطاعی رخ نداده بود»^(۱). اما غلات می‌گویند که به امام وحی می‌شود و فرشته بر او فرود می‌آید!

خداوند در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی قصص می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا أَتَيْهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِهَا الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْسُقَ إِلَيَّ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ «و چون به نزدیک آن آتش آمد، از کرانه‌ی وادی ایمن در جایگاه مبارک، از درخت ندا داده شد که ای موسی، من خداوندم، پروردگار جهانیان». می‌بینیم که ندا دهنده و ناطق، خداوند است و درخت، محل نداست نه ناطق؛ نیز درخت نگفته من خداوند هستم! اما شیعه از قول امام روایت می‌کند که گفته: «درخت برای ما سخن گفت»؛ و این، کفر است! نیز در روایات آمده است که امام گفته: «ما حجت کامل خداییم». و خداوند می‌فرماید که بعد از پیامبران، حجتی برای مردم وجود ندارد: ﴿رُسُلٌ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵] «فرستادگانی مژده‌آور و هشدار دهنده، تا بعد از فرستادن پیامبران، مردم را بر خداوند حجتی نباشد». و علی عليه السلام در خطبه‌ی ۹۱ نهج البلاغه می‌گوید: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله حُجَّتُهُ = با پیامبر ما محمد، حجت خدا پایان یافت»^(۲). لیکن امامیه می‌گویند: این گونه نیست، بلکه امامان ما حجت‌های خدا هستند! و بدین لحاظ در اذان مساجدشان ندا می‌کنند: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَأَبْنَاءَهُ الْمُعْصُومِينَ حُجَجُ اللَّهِ = گواهی می‌دهم که سرور ما امیر مؤمنان علی و پسران معصوم او حجت و برهان‌هایی خدا هستند».

بنابراین، سخنشان ضد سخن خداوند و عترت است. لذا ما از ایشان می‌پرسیم: آیا حجت بودن یک شخص در دین خدا، به تعیین از سوی خدا بستگی دارد یا به

۱- همان، ۲ / ۲۲۸.

۲- همان، ۱ / ۱۷۷.

ادعای غالیان؟ به جز راویان غالی، خداوند در کجا فرموده: فلانی حجت خداست؟ نیز می‌پرسیم: آیا علم خدا عین ذات اوست یا علمش در گنجینه‌ی بنده‌اش می‌باشد؟ پس معنای سخن امام غالیان که گفته: «لَحْنُ خَزَنَةِ عِلْمِ اللَّهِ = ما خزانه‌دار علم الهی هستیم» چیست؟

در کتاب کافی، «بَابُ أَنَّ الْأئِمَّةَ (ع) نُورُ اللَّهِ» از امام باقر علیه السلام نقل شده است که ابو‌خالد کابلی در باره‌ی آیه‌ی ۸ سوره‌ی تغابن از امام سؤال کرد: ﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾^(۱)، امام پاسخ داد: «ای ابو‌خالد، به خدا سوگند! نور همان ائمه هستند»^(۲). نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در مورد آیه‌ی ۱۵۷ سوره‌ی اعراف: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ... فَأَلَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ﴾^(۳) گفته است: «نور در اینجا عبارت از علی و ائمه است».

به این تأویلات ضعیف بنگرید! آیا این‌ها سخنان امام اهل بیت است یا از روایات جعلی شیعه‌ی امامیه؟ آیا خداوند کتاب را نازل فرموده یا علی و فرزندانش را؟ خداوند در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی مائده می‌فرماید: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾ «به راستی از جانب خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد». آیا شایسته است که یکی از امامان اهل بیت نداند که خداوند قرآن را نازل فرموده، در حالی که کتاب «المراجعات» مردم را به سوی این خرافات مذهبی دعوت می‌کند؟!

۱- یعنی: «پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید».

۲- کافی، ۱/۱۹۴.

۳- یعنی: «آنان که از (این) رسول (خدا)، پیامبر امی (= درس ناخوانده) پیروی می‌کنند، که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می‌یابند... پس کسانی که به او ایمان آوردند، و او را گرمی داشتند، و او را یاری دادند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنانند که رستگارند».

[تأویلات باطنی آیات قرآن]

نیز در کافی در باب: «أَنَّ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ هُمْ الْأَيْمَةُ» در این که مراد به آیاتیکه خدای عزوجل در کتابش ذکر کرده، ائمه هستند» در باره‌ی آیه‌ی ۴۱ و ۴۲ سوره‌ی قمر: ﴿وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ الْتُدْرُ ﴿٤١﴾ كَذِبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٤٢﴾﴾^(۱) از قول امام باقر می‌گوید: ﴿كَذِبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا﴾ يَعْنِي: الْأَوْصِيَاءَ كُلَّهُمْ^(۲). آیا این سخن امام باقر است یا از جعلیات راویان نادان امامیه؟ آیا قوم فرعون، دوازده امام شیعه را تکذیب کردند و در دریا غرق شدند و به همین علت در آخرت، معذب هستند؟ آیا این درست است؟! همچنین در باب: «أَنَّ الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلْإِمَامِ» قرآن بسوی امام هدایت می‌کند» در باره‌ی آیه‌ی ۹ سوره‌ی اسراء: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^(۳) از قول امام صادق عليه السلام می‌نویسد: «يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ!!»^(۴).

به نظر من ایشان آیات خدا را به استهزاء گرفته‌اند! آیا امام نمی‌داند که کلمه‌ی (الَّتِي) مؤنث است و (امام) مذکر؟ آیا این جعلیات کذابان است یا سخن یک امام عالم پرهیزگار؟! پس امامیه، اینگونه زیر پوشش نام ائمه، در معانی آیات قرآن دست

۱- یعنی: «و به راستی هشدار دهندگان به سراغ آل فرعون آمدند. (آنها) تمام آیات (و معجزات) ما را تکذیب کردند، پس ما آنها را گرفتیم، گرفتن پیروزمندی توانا!».

۲- همان، ۲۰۷ / ۱. یعنی: «تمام آیات ما را تکذیب کردند». مقصود از آیات، اوصیاء است. یعنی: تمام اوصیاء را تکذیب نمودند.

۳- یعنی: «همانا این قرآن به راهی که راست‌تر و استوارتر است رهنمایی می‌کند».

۴- همان، ۲۱۶ / ۱

برده و آن‌ها را تحریف نموده و معانی واقعی را نادیده گرفته و رها کرده و در برخی مجالس خود می‌گویند: قرآن بدون امام هیچ ارزش و اهمیتی ندارد!!^(۱).

در باب: «عَرَضَ الْأَعْمَالِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَالْأُيَمَّةِ (ع)» کلینی از حضرات صادق و رضا (ع) روایت می‌کند که گفتند: «اعمال بندگان، چه نیکوکار و چه بدکار، هر روز صبح بر رسول خدا عرضه می‌شود. پس بپرهیزید از گناهان، زیرا خداوند فرموده: ﴿قُلْ أَعْمَلُوا فَيَسِّرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾^(۲). این آیه، آیه ۱۰۵ سوره توبه است که در مذمت منافقانی نازل شده که از جنگ تبوک تخلف کردند و بعد از بازگشت رسول خدا ﷺ از این جنگ، برای عذرخواهی نزد او آمدند و در همان هنگام، این آیه نازل شد که: ﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُونَ لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَحْبَابِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: ۹۴]. «چون نزدشان بازگشته‌اید پوزش می‌خواهند [ای پیامبر] بگو: پوزش نخواهید، هرگز سخن شما را باور نمی‌کنیم که خداوند ما را از اخبار شما آگاه فرموده و خداوند و پیامبرش عمل شما را خواهند دید». و هیچ ربطی به مؤمنین و عمل مردم بعد از وفات رسول خدا ﷺ ندارد! خداوند می‌گوید، ای تخلف‌کنندگان از جنگ تبوک، عذر و بهانه نیاورید، خدا و رسولش و مؤمنان، اعمال شما را از این پس در جنگ‌های دیگر خواهند دید که آیا در جهاد حاضر می‌شوید یا خیر!؟

اما امامیه آن را تحریف نموده و به عمل مؤمنین بعد از وفات رسول خدا و ائمه تأویل کرده و آیات خدا را به بازیچه گرفته و گفتند: خداوند، کشف العیوب است نه ستار العیوب! زیرا عمل بدکاران در دنیا راه، در برزخ و دارالسلام و در سرایی که

۱- مازندرانی در شرح اصول کافی (۵ / ۳۵۱) می‌گوید: «این قرآن حجت نیست مگر با ناطقی که مورد تأیید باشد و ظاهر آیات و باطنشان و باطن باطن‌شان را بدانند و به حق امر و نهی کند...»

لذا از این سخن معلوم می‌شود که قرآن خود به خود مستقل نیست!»

۲- کافی، ۱ / ۲۱۹.

﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۱) آشکار می‌سازد؛ در نتیجه، اولیای او عمل انسان‌های گناهکار و ستمکاری بندگان را می‌بینند و به خاطر اعمال بد امت، دائماً در حال حُزن و اندوه به سر می‌برند!

آیا این، از مقررات اسلام است یا از مذهب خرافات؟ آیا خداوند به رسولش و به مؤمنان نفرموده: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ [الحجرات: ۱۲] «تجسس نکنید»؟ آیا خداوند از تجسس در اعمال بندگان نهی نکرده است؟ آری، این است مذهب کسانی که ائمه را سپر و پوششی برای خرافات خویش ساخته‌اند! یعنی همان مذهب کسانی که در مذمت ایشان روایات گوناگون وارد شده است.

روایات وارد شده در مذمت شیعه از سوی امامان

مامقانی در کتاب (مقباس الهدایة) صفحه‌ی ۸۸ نقل می‌کند که امام صادق به راوی فرمود: «قُلْ لِلْغَالِيَةِ: تُوبُوا إِلَى اللَّهِ فَإِنَّكُمْ فَسَاقٌ كُفَّارٌ» به اهل غلو بگو: به درگاه خدا توبه کنید، زیرا شما فاسقان و کافران هستید»^(۲). همچنین امام صادق فرموده: «إِنَّ مِمَّنْ يَتَّحِلُّ هَذَا الْأَمْرَ - أَيِ التَّشْيِيعِ - لَمَنْ هُوَ شَرٌّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا = همانا از جمله کسانی که خود را به تشیع نسبت می‌دهد، کسی است که از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدتر است»^(۳). وی نیز عُلات را یاد کرده و در باره‌ی آنان می‌گوید: «در میان عُلات، دروغگویانی هستند که حتی شیطان به دروغ ایشان نیازمند است»^(۴)! در صفحه‌ی ۸۹ مقباس الهدایة از قول امام صادق عليه السلام می‌نویسد: «خداوند

۱- یعنی: «نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند».

۲- مقباس الهدایة، ۲ / ۱۲۴، از انتشارات دلیل‌ما، چاپ اول. نیز بنگرید: وسائل الشیعة، ۳۵۲/۲۸ و

معجم رجال‌الحديث خوئی، ۱۵ / ۲۶۴

۳- بحار الأنوار، ۶۵ / ۱۶۶.

۴- کافی، ۸ / ۳۵۴.

سبحان آیه‌ای را درباره‌ی منافقین نفرستاد مگر آنکه آن آیه در مورد کسی است که خود را به تشیع می‌بندد»^(۱). و بدانید که بیشتر راویان شیعه از غالیان هستند. نیز در صفحه ۸۸ از ابوبصیر نقل می‌کند که امام صادق فرمود: «ای ابومحمد! من از کسی که گمان می‌کند ما ارباب (و خدایان) هستیم، بیزارم»^(۲).

نگارنده می‌گوید: خداوند در حق شیعیان مشرک و یهود و نصاری در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی توبه می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ «دانشمندان و راهبان (زه‌دپیشگان) خود را و مسیح پسر مریم را به ربوبیت گرفته‌اند و حال آنکه مأمور نبودند جز این که خدای یگانه را عبادت کنند، هیچ معبودی جز او [حق] نیست، مبری و منزّه است از آنچه [با او] شریک می‌سازند». و در سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۳۹ می‌فرماید: ﴿يَصَلِحَ السَّجِنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَحِيدُ الْقَهَّارُ﴾. «ای رفقای زندای من! آیا ارباب (خدایان) پراکنده (متعدد) بهترند یا خداوند یکتای قهار؟». و در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۶۴ می‌فرماید: ﴿قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾. «بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی سخنی که میان ما و میان شما یکسان است این که جز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را با او شریک نشماریم و جز خدا برخی از ما برخی دیگر را ربّ خویش نگیرد».

یعنی: هرکس به جز خدا، ارباب و صاحب اختیار برای خود برگزیند، مشرک و خارج از دین است. و از جمله عادات و رفتار شیعیان امامیه در مجالس و محافل دینی [در مواقع گوناگون] آن است که می‌گویند: یا حسین، [یا زهرا]، یا عباس، [یا

۱- مقباس الهدایة، ۲ / ۱۲۶؛ بحار الأنوار، ۶۵ / ۱۶۶.

۲- مقباس الهدایة، ۲ / ۱۲۴؛ بحار الأنوار، ۲۵ / ۲۹۷.

[علی]، یا باب الحوائج، یا موسی بن جعفر... شما ارباب و بزرگان ما هستید و برای برآوردن حاجاتمان شما را می‌خوانیم...! و از این گونه دعاها و عبادات!

[واقعیت امامان آن است که نسبت علم غیب به خودشان را انکار می‌کنند]

واقعیت آن است که اکنون امامان اهل بیت (عترت) از دنیا رفته‌اند و دسترسی به ایشان ممکن نیست، و خداوند در قرآن دستور نداده که آنان را فرا بخوانیم و نفرموده: رسولتان را بخوانید یا مقربان درگاه مرا بخوانید، بلکه فرموده: پروردگارتان را بخوانید؛ ما از رگ گردن به انسان نزدیک‌تریم؛ من از دیگری نسبت به شما مهربان‌ترم و واسطه‌ای میان من و شما نیست و من از شما دور نیستم^(۱).

اما گویی سید شرف الدین، محافل و مجالس ایشان را ندیده است و مردم را به مذهبی فرا می‌خواند که گمان می‌کند حضرت عباس بن علی در همه جا حاضر است و هر ندایی را می‌شنود و متصف به صفات خداوند متعال بوده و شنونده‌ی هر صدایی است! آیا قرآن و داستان عَزِیر پیامبر را در آیه‌ی ۲۵۹ سوره‌ی بقره را نخوانده: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ۖ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ ۗ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ۗ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ﴾. «یا [داستان] کسی که بر شهری گذشت که سقف‌ها و دیوارهایش فرو ریخته بود؛ [در دل] گفت: چگونه خداوند [اهل] این شهر را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ آنگاه خداوند او را [به مدت] صد سال میراند. سپس زنده اش کرد (و به او) فرمود: چه قدر درنگ کرده‌ای؟ گفت: یک روز، یا بخشی از یک روز را درنگ کرده‌ام. فرمود: (نه) بلکه صد سال درنگ کردی».

شیعیان امامی می‌گویند ارواح پیامبران و اولیای خدا محیط بر دنیاست و از احوال بندگان آگاهند و صداهای مردم دنیا را می‌شنوند؛ لیکن داستان عَزِیر، ادعای ایشان را

۱- اشاره است به مضمون آیات: اعراف/ ۵۵؛ ق/ ۱۶ و بقره/ ۱۸۶.

رد می‌کند، زیرا او پس از مرگش از خود و بدنش و از مدتی که در آنجا بود، خبر نداشت و نمی‌دانست که خرش مرده و خاک شده است، چه رسد به اینکه از احوال سایر بندگان خبر داشته باشد!؟

از این داستان معلوم می‌شود که پیامبران و امامان و اولیای خدا، پس از مرگشان از امور دنیا بی‌اطلاع‌اند، اما امامیه قبور بزرگانشان را زیارت می‌کنند و ساعت‌های بسیار در زیارتگاه‌ها می‌مانند و زیارتنامه‌های طولانی می‌خوانند و به صاحب قبر التماس می‌کنند و می‌گویند: «من بنده‌ی تو و پسر بنده‌ی تو هستم، به تو پناه آوردم، گواهی می‌دهم که تو سخن مرا می‌شنوی و جواب مرا می‌دهی و جایگاه مرا می‌بینی!» و همه‌ی این‌ها از جمله عقاید فاسدی است که شیطان آن‌ها را برای شیعیان زینت و دلچسپ کرده است!!

[امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) غیب نمی‌دانست]

گزارش کرده‌اند که امیرالمؤمنین علی (ع) شبانه بر قبر فاطمه (ع) ایستاد و چنین خواند:

مَا لِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسَلِّمًا	قَبْرِ الْحَيِّبِ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابِي
أَحْبَبُ مَا لَكَ لَا تَرُدُّ جَوَابَنَا	أَنْسَيْتَ بَعْدِي خُلَّةَ الْأَحْبَابِ
قَالَ الْحَيِّبُ فَكَيْفَ لِي بِجَوَابِكُمْ	وَأَنْتَ رَهِيْنُ جَنَادِلٍ وَتُرَابٍ ^(۱)
ایستادم بر سر قبرش همی گفتم سلام	لیک از قبر حبیبم هیچ لیکی نبود
گفتمش ای دوست ناگفتی سلامم را جواب	رسم تو در زندگانی هیچ جز نیکی نبود
دوست گفتمن چه سان گویم سلامت را جواب	من اسیر سنگ هستم زیر این خاک کبود

یعنی که فاطمه‌ی زهرا جواب علی (علیه السلام) را نداده است؛ پس چگونه شیعه معتقد است که آن حضرت، ندا را می‌شنود و پاسخ می‌گوید و لذا فریاد می‌زنند: «یا فاطمة!

۱- بحار الأنوار، ۴۳ / ۲۱۷.

اشفعی لنا وأغیثنا = ای فاطمه، ما را شفاعت کن و به فریاد ما برس!

علی علیه السلام در خطبه‌ی ۲۳۰ نهج البلاغه در وصف مردگان می‌گوید: «در قبرها مسکن گزیدند و اموالشان به ارث برده شد؛ نمی‌دانند چه کسی نزد آنان می‌آید و چه کسی برایشان گریه می‌کند؛ و به کسی که آن‌ها را صدا بزند؛ جواب نمی‌دهند»^(۱). و این جابر بن عبدالله انصاری است که روز اربعین بر قبر حسین علیه السلام ایستاد و سلام کرد و سپس گفت: «حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبُهُ» = دوستی که جواب دوستش را نمی‌دهد»^(۲).

[کتب امامیه مملو از تناقضات است]

در کتاب کافی باب: «فَقَدِ الْعُلَمَاءُ» از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «عَالِمٌ می‌میرد و آنچه را که می‌داند، می‌برد»^(۳)؛ اما در باب: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرَثَةُ الْعِلْمِ، يَرِثُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» = ائمه وارثان دانشند، یکی از دیگری دانش را وارث می‌برند» خلاف این سخن را می‌بینیم، زیرا از امام صادق چنین روایت شده است: «وَمَا مَاتَ عَالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ، وَالْعِلْمُ يَتَوَارَثُ» = عالمی نمی‌میرد و علمش از بین برود، بلکه علم [دست به دست] به ارث می‌رسد»^(۴). نیز در باب: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله» = ائمه علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را به ارث برده‌اند» از امام صادق نقل می‌کند: «إِنَّ الْعِلْمَ يَتَوَارَثُ» و نیز: «إِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ عِلْمَ سُلَيْمَانَ» = محمد صلی الله علیه و آله علم سلیمان را به ارث برد»^(۵).

اما آیات قرآن این مطلب را رد می‌کند زیرا خدای تعالی در آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی شوری می‌فرماید: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ «تو نمی‌دانستی که کتاب

۱- نهج البلاغه، ۲ / ۲۲۴ - ۲۲۵.

۲- بحار الأنوار، ۶۵ / ۱۳۰.

۳- کافی، ۱ / ۳۸.

۴- همان، ۱ / ۲۲۲.

۵- همان، ۱ / ۲۲۳.

و ایمان چیست»؛ و در آیه‌ی ۸۶ سوره‌ی قصص می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ
 إِلَيْكَ الْكِتَابُ﴾ «تو امید نداشتی که کتاب آسمانی بر تو فرود آید». در آیه‌ی ۱۱۳
 سوره‌ی نساء هم می‌گوید: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ
 تَكُن تَعْلَمُ﴾ «و خداوند کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و چیزی را که نمی‌دانستی به تو
 آموخت». در این باره در کافی از قول امام باقر علیه السلام آمده است: «إِنَّ مُحَمَّدًا وَرَثَ عِلْمٍ
 مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ»^(۱). نیز امامیه در زیارتنامه‌ای جعلی [به نام زیارت
 و ارث] خطاب به امام حسین علیه السلام می‌گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ! = سلام بر تو ای وارث نوح پیامبر خدا، سلام
 بر تو ای وارث ابراهیم دوست خدا». و از این قبیل. پس باید گفت: آیا نبوت و علم،
 ارثی است یا تفضلی از خداوند یا تحصیلی؟!

[غلو در باره‌ی ائمه]

در باب: «مَا أُعْطِيَ الْأَئِمَّةُ مِنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ = آنچه از اسم اعظم خدا به ائمه عطا
 شده است» و از خرافات کتاب کافی و بحار الأنوار و سایر کتب امامیه در این باب، از
 امام باقر و صادق و عسکری چنین نقل شده است: «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمُ ثَلَاثَةٌ
 وَسَبْعُونَ حَرْفًا، كَانَ عِنْدَ أَصْفَ حَرْفٍ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَأَنْخَرَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ
 سَبَا، فَتَنَاولَ عَرْشَ بَلْقِيسَ حَتَّى صَيَّرَهُ إِلَى سُلَيْمَانَ... وَعِنْدَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ حَرْفَانِ...
 وَتَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا... = همانا اسم اعظم خداوند هفتاد و
 سه حرف است که یک حرف نزد آصف بود که به واسطه‌ی آن، زمین میان او و سبأ
 فرمانبردار او شد و تخت بلقیس را برداشت و آن را نزد سلیمان بُرد... و دو حرف نزد
 عیسی بن مریم بود، نزد ما هفتاد و دو حرف است...»^(۲). [این که شد ۷۵ حرف؟!]

۱- همان، ۱ / ۲۲۴.

۲- کافی، ۱ / ۲۳۰؛ بصائر الدرجات، صفار، ص ۲۳۱؛ بحار الأنوار، ۲۷/۲۷.

آری، به راستی از نادانی ائمه‌ی غلات این است که ایشان ادعا می‌کنند هفتاد مرتبه از پیامبران بالاترند، اما نمی‌دانند که اسم، یا سه حرفی است یا چهار حرفی یا پنج حرفی، و در زبان عرب و زبان‌های دیگر، اسم هفتاد حرف ندارد! و اگر فرض کنیم که این اخبار جعلی، راست است و اسم هفتاد حرفی هم وجود دارد، پس یک حرف تنها از آن بی‌معناست؛ زیرا حروف هجاء، بی‌معناست مگر بعد از ترکیب با یکدیگر! و شگفت از امامان غلات که دائماً می‌گویند: ما چنینیم، ما چنانیم، ما فلانیم؛ اما ائمه اهل بیت (ع) از این مطالب بیزار و برکنارند.

نیز در باب: «مَا عِنْدَ الْأَئِمَّةِ مِنْ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَتَاعِهِ = اسلحه و متاعی که از پیغمبر ﷺ نزد ائمه است» حدیث «سلسله الحمیر» است! کلینی حدیث سلسله الحمیر را که راویان آن همگی خران هستند (خر از خر، خر از خر، خر از خر) نقل کرده است! عاقلان باید به جهل کلینی بخندند! حدیث چنین است که از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «همانا آن خر - یعنی عُفَیر - با رسول خدا تکلم نمود و گفت: پدر و مادرم به فدایت، پدرم برای من نقل کرد از پدرش از جدش از پدرش که همراه نوح در کشتی بود که حضرت نوح به سوی او رفت و دست بر کفَل او کشید و سپس گفت: از صُلب این خر، خری [در آینده] به دنیا می‌آید که سید و خاتم پیامبران، سوار آن می‌شود؛ پس [عُفَیر گفت]: سپاس خداوند را که مرا همان خر قرار داد»^(۱).

ای مردم عاقل! آیا خر از پدرش حدیث روایت می‌کند؟ آیا هر خری که دنبال مادرش حرکت می‌کند پدرش را می‌شناسد؟ آیا مذهبی که راوی حدیث آن خر از خر باشد، قابل پیروی است؟! با این حال، سید شرف الدین در مراجعه‌ی ۴ می‌گوید: «ادله‌ی شرعی، اصل و اساسش از مذهب ائمه‌ی اهل بیت نبوت گرفته شده است!» پاسخ وی آن است که ائمه مذهبی را که راویانش خر از خر باشند، ایجاد نکرده‌اند و

از برترین فضایل ایشان، آن است که آنان مسلمان بودند و این، علی علیه السلام پدر ائمه است که می‌گوید: «سنت آن بود که رسول خدا به جای گذارد»^(۱). اما شما به دوازده سنت قائلید، برای هر امامی یک سنت جداگانه! و به این ترتیب، به ائمه‌ی عترت تهمت زده‌اید!!

[بیشتر روایات منسوب به ائمه، جعلی هستند]

اخبار تعدادِ امامان دوازده‌گانه، همگی جعلی است^(۲). و شرف‌الدین در صفحه‌ی ۱۵ کتاب المراجعات اعتراف می‌کند که: «مردمان سه قرن اول اسلام به چیزی از این مذاهب پای‌بند نبودند و مذاهب در آن سه قرن که بهترین قرن‌ها بودند، کجا بودند؟». اما در اینجا سخن خود را فراموش کرده و در مراجعه‌ی ۴ می‌گوید: «عترت دارای مذهب بودند!» آیا این تناقض نیست؟! آیا در قرن‌های اول تا سوم، یکی از ائمه‌ی عترت، دارای مذهب امامی یا باطنی یا جعفری یا شیخی یا چیز دیگری بودند؟ امام صادق علیه السلام مذهبی به نام خودش ادعا ننمود و نمی‌دانست که ائمه دوازده نفر و انحصاری هستند، و لذا فرمود: «پسرم اسماعیل بعد از من امام است»، اما

۱- بحار الأنوار، ۲ / ۲۶۶

۲- محدث شیعی محمد باقر بهبودی بر یکی از روایات نص بر امامان دوازده‌گانه تعلیق زده و می‌گوید: «همانگونه که در بحث اخبار شاذ در باره‌ی سیستم امامت شناختید که احادیث روایت شده در مورد نصوص بر امامان، از جمله خبر لوح جابر و غیره، همگی در عهد غیبت و حیرت و کمی پیش از آن ساخته شده‌اند؛ پس اگر این نصوص فراوان در نزد شیعه امامیه موجود بود، ایشان در شناخت ائمه طاهرین دچار این اختلاف فزیحت بار نمی‌شدند و سال‌های طولانی، بزرگان و ارکان مذهب شیعه دچار حیرت نمی‌گشتند و نیاز نداشتند که به تألیف کتاب‌هایی در زمینه اثبات غیبت و برطرف کردن حیرت امت بشتابند، آن هم تألیفاتی به این زیادی!» (معرفة الحدیث وتاریخ نشره وتدوینه وثقافته عند الشیعة الإمامیه، ص ۱۷۲).

هنگامی که اسماعیل پیش از پدرش مُرد، شیعه گفت: برای خدا بداء پیش آمد^(۱)؛ و بداء از اختراعات امامیه است، زیرا ایشان وقتی دیدند که برخی اخبار ائمه‌شان مطابق واقع نبوده است، بداء را اختراع کردند!

[جهل اصحاب ائمه نسبت به ایشان]

اصحاب ائمه نیز نمی‌دانستند که ائمه دوازده نفراند و اسامی این دوازده نفر را هم نمی‌دانستند^(۲)؛ و لذا هرکدام، از امامان خود می‌پرسیدند: اگر حادثه‌ای رخ داد، علم دین مان را از چه کسی بگیریم!؟

هر کس که می‌خواهد تحقیق کند باید کتاب‌های رجال شیعه را بخواند تا بداند که از مذهب اثنی‌عشری در قرن‌های اولیه اثری نبوده است.

ما در اینجا نام برخی اصحاب امام صادق را که از خواص اصحابش بودند می‌آوریم تا شما بدانید که ایشان نمی‌دانستند امام بعد از امام معاصرشان کیست:

(۱) زُرارة بن أعین؛ نجاشی و مامقانی و سایر علمای رجال می‌گویند: او شیخ و پیشکسوت اصحاب ما در زمان خود به شمار می‌آمد؛ وی قاری، فقیه، متکلم، شاعر و ادیب بود، صفات فضل و دینداری یکجا در او جمع شده بود. وی در سال ۱۵۰ هجری بعد از امام صادق علیه السلام از دنیا رفت^(۳). امام صادق در حق او گفته است: «زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و بُرید از کسانی بودند که خداوند تعالی فرمود: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿۱۷﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۸﴾﴾» و

۱- کافی، ۱ / ۳۲۷؛ بحار الأنوار، ۴۷ / ۲۶۹

۲- آیت الله خویی مرجع شیعه می‌گوید: «روایات متواتری که از طریق عامه و خاصه به ما رسیده عدد امامان را دوازده نفر تعیین کرده‌اند، اما آنان را با نام‌هایشان یکی پس از دیگری تعیین نکرده‌اند». (صراط النجاة في أجوبة الاستفتاءات، ۴۵۳/۲).

۳- رجال نجاشی، ص ۱۷۵.

پیشگامان که پیشگامند. آنها مقربانند» [الواقعة: ۱۰-۱۱]». نیز فرموده: «اگر این عده نبودند آثار نبوت نابود می‌شد. ایشان حافظان دین و امانت‌داران پدرم به حرام و حلال خداوند بودند»^(۱). هنگامی که خبر وفات امام صادق علیه السلام را به زراره دادند وی در کوفه بود؛ لذا پسرش عبدالله را به مدینه فرستاد تا بداند امام بعد از صادق کیست؛ اما چون مرگش نزدیک شد و پسرش بازنگشت، قرآن را برداشت و بر سینه‌اش گذاشت و گفت: «کسی که این قرآن، امامتش را اثبات کند پس او امام من است»^(۲)؛ وی از دنیا رفت و ندانست که امام بعد از صادق علیه السلام کیست!

(۲) ابوحمزه‌ی ثمالی، ثابت بن دینار؛ امام صادق علیه السلام در حق او گفته است: «او در زمان خود مانند سلمان و لقمان حکیم بود»^(۳). در حالی که او هم ندانست که امام بعد از جعفر صادق کیست! وی بر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده بود که یک اعرابی خبر مرگ امام صادق را از مدینه آورد، در نتیجه، وی فریاد بلندی از دل برآورد، سپس از آن اعرابی در مورد امام بعد از او پرسید که آیا برکسی وصیت کرده است؟ اعرابی گفت: آری، به پسرانش عبدالله، موسی و منصور^(۴)!

(۳) ابوجعفر أحوال (مؤمن الطاق)؛ از خواص اصحاب باقر و صادق (ع) بود؛ هشام بن سالم روایت کرده است که من و مؤمن الطاق، زمانی که جعفر بن محمد از دنیا رفت در مدینه بودیم و مردم در اطراف عبدالله بن جعفر گرد

۱- وسائل الشیعه، ۱۴۴/۲۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۹۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، صص ۷۵ - ۷۶.

۳- رجال نجاشی، ۲ / ۷۸۱.

۴- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۳ / ۴۳۴.

آمده بودند، اما متحیر و گمراه از نزد او بیرون آمدیم و نفهمیدیم که امام بعد از صادق کیست؟!^(۱)

۴) هشام بن سالم، همان گونه که در بالا ذکر نمودیم.

۵) محمد بن عبدالله الطیار؛ بر طبق گزارش مامقانی در تنقیح المقال و علمای رجال در کتاب‌های خویش، وی در شناخت امام، متحیر و سرگردان بود.^(۲)

۶) ابوبصیر؛ وی از خواص اصحاب و اطرافیان امام صادق بود. هنگامی که صادق از دنیا رفت، او متحیر گشت، لیکن طبق گزارش کتب رجال، هشام بن سالم او را به سوی موسی بن جعفر راهنمایی کرد.

۷) احمد بن محمد بن خالد برقی؛ وی نیز از جمله متحیرین بود.

۸) مفضل بن عمر نیز از یاران خاص ائمه بود.

ما برخی اصحاب و خواص یاران ائمه را نام بردیم که از امام زمان حاضر خودشان می‌پرسیدند که بعد از شما دنبال چه کسی باشیم؟ تعداد ایشان را در کتاب (بت‌شکن) که در نقد و رد کتاب کافی است، در باب «الْإِشَارَةُ وَاللِّصُّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (ع)» ۱۰۴ نفر ذکر نموده‌ایم؛ بدانجا مراجعه نمایید.^(۳)

[بزرگان اهل بیت، ائمه دوازده‌گانه را نمی‌شناختند]

۱- کافی، ۱ / ۳۵۱.

۲- خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۷ / ۲۷۳-۲۷۴.

۳- علامه برقی، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول (بت‌شکن)، ص ۶۹۶-۶۹۸.

دلیل دیگر بر دروغ بودن روایات تعداد ائمه‌ی دوازده‌گانه، قیام بزرگان علمای عترت (علویان) در عهد خلافت بنی امیه و بنی عباس و ادعای امامت توسط ایشان بود، مانند زید بن علی بن الحسین که در کوفه شهید شد^(۱)، و محمد بن

۱- گزارش کرده‌اند که زید بن علی بن الحسین کسی را نزد ابوجعفر أحول، یکی از خواص امام سجاد فرستاد، در حالی که مخفی شده بود؛ و از وی درخواست یاری کرد. لیکن أحول خودداری نمود و گفت: اگر پدرت یا برادرت بودند همراه او قیام می‌کردم، اما با تو خیر! زید به او گفت: ای اباجعفر! با پدرم بر سر سفره‌ی غذا نشسته بودم و پدرم لقمه‌ی بزرگی برایم گرفت و آن را از روی دلسوزی خنک کرد تا دهانم نسوزد، پس چگونه بر حرارت آتش دوزخ برایم دلسوزی نکرده باشد که دین را به تو خبر دهد و به من خبر ندهد! (یعنی به تو خبر دهد که امامت بعد از او با محمد باقر است و سپس با پسرش جعفر صادق)، أحول گفت: پدرت ترسید که تو نپذیری و در نتیجه وارد دوزخ شوی، و به من خبر داد، پس اگر بپذیرم نجات یافته‌ام و اگر نپذیرم، اهمیت نمی‌دهد که وارد دوزخ شوم». [کافی، ۱/۱۷۴؛ مدینه المعاجز، ۲۷۳/۵]. این، سخنی باطل است، چرا که براساس آن لازم می‌آید که تمامی اهل بیت به فرزندان و بقیه‌ی نزدیکان خود در باره‌ی امام آگاهی ندهند، از ترس آنکه آنان نپذیرند و در نتیجه وارد دوزخ شوند. نیز لازم می‌آید امامتی که نزد شیعه امامیه بنیاد اساسی دین است، امری سرّی باشد، و این مطلب بسیار مهمی است! پس چگونه مصالح امت، وابسته به امامت است و آن امری سرّی است؟! نیز فکر کنید که چگونه امام سجاد آنگونه وصف می‌شود که بر نجات اخص یارانش - أحول - از آتش دوزخ، حریص نبود؟ و مقایسه کنید میان این صفت امام سجاد با آنچه که خداوند پیامبر رحمتش ﷺ را حریص بر هدایت مردم معرفی کرده و می‌فرماید: ﴿فَلَعَلَّكَ بَخِيعَ نَفْسِكَ عَلَيَّ ءَأَتَرَهُمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ [الکهف: ۶] «چه بسا تو از پی [اعراض] آنها، اگر به این گفتار ایمان نیاورند، خود را از اندوه هلاک کنی». ﴿لَعَلَّكَ بَخِيعَ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۳] «شاید تو می‌خواهی برای اینکه آنان ایمان نمی‌آورند، خود را از شدت اندوه هلاک کنی!» و: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸]. «همانا شما را پیامبری از خودتان آمد که رنج و زیان‌تان بر او سخت است، به [هدایت] شما بسیار حریص و به مؤمنان دلسوز و مهربان است».

عبدالله بن حسن نفس زکيه^(۱)، و محمد بن جعفر صادق^(۲)، و حسين بن علي شهيد فخر [از نوادگان علي عليه السلام و متوفای ۱۶۹ق]^(۳) و يحيى بن عبدالله بن حسن^(۴) و امثال ایشان که همگی علمای اهل بیت بودند. بنابراین، اگر روایات تعیین کننده‌ی تعداد ائمه‌ی دوازده گانه و نام‌های ایشان، منصوص از سوی رسول خدا ﷺ و صحیح بودند، این عده علمای نام برده مطلع می‌شدند و ادعای امامت نداشته و قیام نمی‌کردند! دلیل‌های دیگری نیز وجود دارد که آن‌ها را در کتاب (بت‌شکن) نوشته‌ایم و نتیجه‌اش این است که در زمان ائمه هیچ کس را نمی‌بینیم که جعفری یا اثنا عشری بوده باشد.

[پراکنده شدن شیعیان بعد از وفات برخی ائمه]

هنگامی که اصحاب جعفر بن محمد صادق عليه السلام به پنج فرقه تقسیم شدند؛ برخی فطّحی و معتقد به امامت عبدالله أفطح و برخی ناووسی و برخی اسماعیلی و... شدند؛ و زمانی که ابومحمد حسن عسکری از دنیا رفت، طبق گزارش سعد بن عبدالله اشعری در کتاب (المقاتلات والفرق) یارانش پانزده فرقه شدند^(۵) و همگی گفتند که ابومحمد فرزندی نداشت، جز یک فرقه که گفتند فرزندی داشته است و لیکن ما او را ندیدیم؛ و این، گفته‌ی اختراعی محمد بن نصیر است که مذهب (نُصیریه) را ابداع کرده است.

۱- مقاتل الطالبيين، ص ۲۴۴.

۲- عمدة الطالب، ابن عنبه، ص ۲۴۵؛ مقاتل الطالبيين، ص ۳۵۸.

۳- مقاتل الطالبيين، ص ۲۸۹.

۴- همان، ص ۳۰۸.

۵- المقالات والفرق، ص ۱۰۲؛ سید مرتضی، الفصول المختارة، ص ۳۱۸.

[راه اجتماع و یکپارچگی امت]

سپس صاحب (المراجعات) در صفحه‌ی ۱۶ خطاب به شیخ سلیم می‌گوید: «آری، با آزاد کردن مذهب اهل بیت توسط شما و به رسمیت شناختن آن مانند یکی از مذاهب خودتان، تفرقه و پراکندگی، تبدیل به وحدت شده و همبستگی اجتماعی پدید آمده و سر و سامان می‌گیرد».

ما می‌گوییم: واقعیت برعکس آن است؛ زیرا با آزاد کردن مذاهب منتسب به اهل بیت، مذاهب آلوده‌ی فاسد بر مذاهب چهارگانه‌ی [اهل سنت] افزوده می‌شود و نظم جامعه از میان می‌رود؛ و حق آن است که همبستگی امت، سامان و صورت نمی‌پذیرد مگر آنکه همه‌ی مذاهب، نام و شعارشان را ترک گویند و خود را به نام اسلام بنامند، همان گونه که در قرن‌های اولیه بود، تا آنکه تفرقه و پراکندگی تبدیل به وحدت و یکپارچگی شود و شوکت مسلمانان بازگردد! همان طور که خداوند تعالی ایشان را در کتابش نام نهاده و در آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی حج می‌فرماید: ﴿هُوَ سَمَّكُمُ الْمُسْلِمِينَ﴾ «او شما را مسلمانان نام نهاد». نیز در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۳۲ می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛ «خداوند این آیین را برای شما برگزیده است، پس نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید».

می‌بینیم که در کتاب خدا هیچ اشاره‌ای به مذهب یا مذاهب نشده است و خداوند به صلاح بندگان از صاحب (المراجعات) داناتر است، چرا که در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۳ می‌فرماید: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ «و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم». و به مذهب راهنمایی نکرده و نفرموده: «رضیتُ لکم مذهباً»، و اهل بیت هم مذهبی ابداع نمودند.

خداوند در سوره‌های یونس و نمل از زبان پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ «و من مأمور شده‌ام که از مسلمانان باشم». [یونس: ۷۲ و النمل: ۹۱]^(۱). با

۱- [در سوره‌ی زمر آیه ۱۲ نیز می‌گوید: ﴿وَأَمْرٌ لِأَنَّ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾].

وجود آنکه منتسبین به عترت، هفتاد مذهب هستند، آیا این مذاهب را از اهل بیت گرفته‌اند؟ و ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ [شما را چه شده است؟ چگونه حکم می‌کنید؟!]
 سپس شرف الدین در (ص ۱۶) کتابش اهل سنت را مورد سرزنش قرار داده و می‌گوید: «گویی که دین اسلام با کتاب و سنت و بینات و دلایل روشن‌اش، جزو املاک شخصی ایشان است و تصرف در آن را به جز رأی و نظر خودشان، برای دیگران جایز نمی‌دانند! آیا ایشان وارثان پیامبران‌اند، یا اینکه خداوند، اوصیاء و ائمه را به آنان ختم کرده و علم گذشته و آینده را به آنان آموخته و به ایشان چیزی را عطا کرده که به هیچ یک از مردم جهان نداده است»؟!
 بنده می‌گویم: این سرزنش و طعن بر اهل سنت وارد نیست، زیرا اولاً: خداوند

اجازه نداده که در دینش تصرف شود و از تصرف و تحریف در دین و کتابش نهی فرموده است؛ ثانیاً: اهل سنت چیز خاصی را برای خودشان ادعا نکرده‌اند؛ بلکه آن طعن و سرزنش بر امامیه و امامانشان وارد است، چرا که به گمان شیعیان، ائمه ادعا نموده‌اند که وارثان پیامبر هستند و به آنان چیزی داده شده که به هیچ یک از جهانیان داده نشده است! کتاب کافی را ببینید، باب: «أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَيْمَّةِ، وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ = چیزی از حق نیست مگر آنچه که از نزد ائمه (امامیه) بیرون آمده / بیاید، و هرآنچه که از نزد آنان بیرون نیاید، باطل است»!!^(۱) امام باقر علیه السلام به دو نفر از راویان شیعه می‌گوید: «به مشرق بروید یا به مغرب بروید، علم صحیحی نمی‌یابید مگر آنچه را که از ما اهل بیت بیرون آید»^(۲).

همچنین باب: «مَا فَرَضَ اللَّهُ مِنَ الْكُوفِ مَعَ الْأَيْمَّةِ = واجب دانستن خدای عزوجل همراه بودن با ائمه (امامیه) را»^(۳)، و باب: «أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمْ

۱- کافی، ۱ / ۳۹۹.

۲- همان.

۳- همان، ۱ / ۲۰۸.

الأئمة = اهل ذریکه خدا مردم را بپرسش از ایشان امر فرموده ائمه (امامیه) هستند»^(۱) و باب: «أَنَّ مَنِ اصْطَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ وَأَوْزَرَهُمْ كِتَابَهُ هُمْ الْأئِمَّةُ = کسانی را که خدا از میان بندگان برگزیده و قرآن را بارشان داده ائمه (امامیه) می‌باشند»^(۲) و باب: «أَنَّ الْأئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ ﷺ وَجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ = ائمه علم پیغمبر ﷺ و تمام پیغمبران... را بارش برده‌اند»^(۳) و باب: «أَنَّ مَنْ وَصَفَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ بِالْعِلْمِ هُمْ الْأئِمَّةُ = کسانی را که خدای تعالی در قرآنش عالم نامیده ائمه می‌باشند»^(۴) که امام باقر علیه السلام در آن می‌گوید: «إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ... وَشِيعَتُنَا أَوْلُو الْأَلْبَابِ! = به راستی فقط ما کسانی هستیم که می‌دانند، و شیعیان ما همان اولوالآلباب / خردمندان هستند»^(۵)؛ و باب: «أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمْ الْأئِمَّةُ = راسخون در علم همان ائمه می‌باشند» که امام صادق در آن می‌گوید: «ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل متشابهات قرآن را می‌دانیم»^(۶). و سایر ابواب کافی و دیگر کتاب‌های امامیه، همگی صراحت دارند بر اینکه ائمه‌ی امامیه ادعا می‌کنند که دین اسلام از جمله املاک شخصی آنان است و خداوند به آنان چیزی داده که به هیچ یک از جهانیان نداده است.

[ائمه اربعه اهل سنت، مذهبی رسمی ابداع نکردند]

بدانید که ائمه‌ی اربعه - یعنی مالک بن انس، شافعی، ابوحنیفه و احمد بن حنبل - ادعا نکرده و نگفته‌اند ما حجت خدا بر آفریدگان آسمان و زمین هستیم! برخلاف

۱- همان، ۱ / ۲۰۱.

۲- همان، ۱ / ۲۱۴.

۳- همان، ۱ / ۲۲۳.

۴- همان، ۱ / ۲۱۲.

۵- همان.

۶- همان، ۱ / ۲۱۳.

ائمه امامیه که هریک می‌گویند ما چنین و چنانیم، حتی می‌گویند ما از انبیاء و مرسلین برتریم! به کتاب کافی و بحار الأنوار بنگرید، باب: «مَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ»^(۱)، و زیارت جامعه^(۲) را بخوانید، قطعاً بیشتر از آنچه که ما نقل کردیم خواهید یافت.

باز می‌گردیم به مطلب اصلی و می‌گوییم: آیا انسان خودپسند، امام است؟ آیا کسی که خود را تزکیه می‌کند و بالا می‌برد و همواره می‌گوید: من فلانم، من چنانم، امام است؟ به خدا سوگند، نه! بلکه ائمه‌ی اهل بیت، انسان‌هایی فروتن بودند.

[تواضع ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام)]

این زین العابدین است که در دعای ابوحمزه‌ی ثمالی می‌گوید: «عَظَمَ يَا سَيِّدِي أَمَلِي، وَسَاءَ عَمَلِي... وَلَا تُؤَاخِذْنِي بِأَسْوَى عَمَلِي... وَمَا أَنَا يَا رَبِّ وَمَا خَطَرِي، هَبْنِي بِفَضْلِكَ، وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ.» = ای آقای من، آرزویم بزرگ شده، و کردارم زشت گشته... و به زشت‌ترین کردارم مرا سرزنش مکن... چه هستم من ای پروردگارم، و اهمیت من چیست؟ به فضلت مرا ببخش، و به گذشتت بر من صدقه بخش^(۳)؛ امیرالمؤمنین نیز در مناجاتش می‌گوید: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْهَادِي وَأَنَا الضَّالُّ...» = ای آقای من ای آقای من، تویی رهنمای (خلق) و من بنده گمراه...^(۴).

بنابراین، ائمه‌ی اهل بیت غیر از ائمه‌ی امامیه و غلات هستند! به عبارت دیگر، ائمه‌ی کافی و بحار الأنوار و دیگر کتب شیعه، انسان‌هایی خودپسندند که ادعای

۱- همان، ۱ / ۲۳۰؛ بحار الأنوار، ۲۷ / ۲۵.

۲- بنگرید: عیون أخبار الرضا، صدوق، ۱ / ۳۰۵-۳۱۰؛ الأنوار اللامعة في شرح الزيارة الجامعة، عبدالله شبر.

۳- صحیفه سجادیه، ص ۲۱۷.

۴- مشهدی، فضل الكوفة ومساجدها، ص ۸۱.

صفات پروردگار سبحان را برای خویش دارند؛ اما ائمه‌ی عترت از اقوال غلات بیزارند و از جمله عالی‌ترین ویژگی شخصیتی آنان آن است که مذهبی نیاوردند و بدعتی نگذارند.

بدانید که مذاهب رسمی و غیر رسمی در سده‌ی چهارم هجری پدید آمدند و در سده‌های اولیه، مذهب رسمی و غیر رسمی وجود نداشت و روایات ساختگی در کتاب‌های شیعه، بیشترشان از قول ائمه‌ی خیالی نقل شده است.

[اختلاف میان مذاهب اهل سنت، در فروع است نه در عقاید]

سید شرف الدین در (ص ۱۷) می‌گوید: «اختلاف میان مذاهب اهل سنت، کمتر از اختلاف میان ایشان و مذهب شیعه نمی‌باشد».

می‌گوییم: این گونه نیست، زیرا اختلاف مذاهب اهل سنت در فروع جزئی استفاده شده از کتاب و سنت است؛ اما اختلاف میان آن‌ها و مذاهب شیعه، در عقاید و اصول و فروع است! به لحاظ آنکه اهل سنت، یک سنت دارند و آن هم سنت پیامبر ﷺ است، و لیکن شیعه، سنت‌های متعدد متعارض و مخالف با کلام خدا و سنت رسول خدا ﷺ دارد؛ نیز ائمه‌ی شیعه هزاران ادعا دارند، مثلاً اینکه ایشان پایه‌های زمین و حجت برای اهل آسمان اند^(۱) و حق، منحصرأ در وجود آنان است و ایشان جانشینان خدایند^(۲) و بقای عالم، بسته به وجود ایشان است؛ و اگر آنان نبودند، خدا پرستیده و شناخته نمی‌شد^(۳)؛ ملائکه خدمتکاران ایشانند و به حضور آنان می‌آیند و خبرها را برایشان می‌آورند^(۴)؛ و جن‌ها نزد ایشان می‌آیند و در باره‌ی علوم

۱- صفار، بصائر الدرجات، صص ۲۱۹-۲۲۰؛ کافی، ۱/ ۱۹۶.

۲- کافی، ۱/ ۱۹۳؛ بحار الأنوار، ۲۴/ ۱۶۳.

۳- کافی، ۱/ ۱۴۴ و ۱۹۳؛ توحید صدوق، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ بصائر الدرجات، ص ۸۱.

۴- کافی، ۱/ ۳۹۳؛ بحار الأنوار، ۲۶/ ۳۵۱.

دین‌شان می‌پرسند^(۱)؛ و هرگاه امرشان آشکار شد به حکم آل داود حکم می‌کنند نه به حکم قرآن^(۲)؛ و همانا زمین مال امام است^(۳)؛ ایشان از نور و علین آفریده شده‌اند و سایر مردم از سجین^(۴)؛ و از این قبیل صفات و خرافات دیگر که برای هر یک از آن‌ها بابی جداگانه در کافی و بحار الأنوار و سایر کتب شیعه وجود دارد.

ای اهل انصاف! به کتاب‌های شیعه بنگرید و سپس قضاوت کنید، چه به نفع ایشان و چه به ضرر ایشان! و ممکن نیست که صاحب (المراجعات) نسبت به کتاب‌های مذهبی و نیز تشتت مذاهب شیعه، جاهل و بی‌خبر باشد!

سپس شرف الدین در (ص ۱۷) می‌گوید: «پس آیا به نظر شما پیروی از اهل بیت باعث قطع ریسمان وحدت و از بین رفتن یکپارچگی جامعه می‌شود...»؟

تعجب من از شیخ الإسلام- یعنی شیخ سلیم- و تمجید او از سخنان سید شرف الدین است، و اینکه درباره‌ی دلایل شرعی و بیان آن‌ها در علت روی گردانی شیعه از مذاهب اهل سنت سؤال می‌کند!^(۵) شرف الدین هم در (ص ۱۸-۱۹) این گونه پاسخ

۱- کافی، ۱ / ۳۹۴؛ بصائر الدرجات، ص ۱۱۵.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۷۹؛ مستدرک الوسائل، ۱۷ / ۳۶۴؛ الخرائج والجرائح، ۲ / ۸۶۰.

۳- کافی، ۱ / ۴۰۷؛ حسن حلی، مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۷.

۴- کافی، ۱ / ۳۸۹؛ برقی، المحاسن، ص ۱۳۲؛ بصائر الدرجات، ص ۳۶ و ۳۷.

۵- علامه برقی با فرض راست بودن این مراجعات، از شیخ سلیم تعجب می‌کند، در حالی که بیشتر قرائن دلالت دارد که آن‌ها به دروغ بر شیخ سلیم بسته شده است. برقی نیز به صراحت گفته است که این مراجعات، افترا بی بر شیخ الأزهر بیش نیست، آنجا که در کتاب حاضر گفته: «کتاب المرجعات مانند کتاب شب‌های پیشاور سلطان الواعظین شیرازی است که مباحثه‌ای میان خود و یک عالم سنی خیالی مطرح کرده است و هرچه در این کتاب به هم بافته، عالم سنی باور و تصدیق کرده است! گویی که این عالم سنی از کتب امامیه و تاریخ آن بی‌خبر یا از حیل‌های شیعه ناآگاه بوده و یا اصلاً شخصی فرضی بوده است!» نیز بنگرید: (المراجعات المفتراة علی شیخ الأزهر) اثر دکتر علی بن احمد السالوس و: (السیاط اللاذعات فی کشف کذب و تدلیس صاحب المرجعات= کشف دروغها و فریب‌های نگارنده‌ی المرجعات) اثر عبدالله الغامدی.

داده است: «خداوند امامان عترت را با آیات محکم کتاب، هم‌ردیف کرده و آنان را رهبری برای خردمندان، و کشتی‌های نجاتِ [مردمان] قرار داده است، برای زمانی که موج‌های نفاق غیان کنند؛ همچنین امت را از اختلاف در امان می‌دارند... و ایشان در بَ حِطَّة / توبه و بخشش هستند و هرکس از آن وارد شود، او را می‌آموزند و می‌بخشند، نیز طناب محکمی هستند که گسسته و پاره نمی‌شوند». سپس در دو صفحه به گفتار امام علی علیه السلام در نهج البلاغه استشهاد نموده است.

[فضایل عترت، مذهبی از مذاهب غلات را اثبات نمی‌کند]

در جواب وی باید گفت: ما فضایل عترت و مناقب گزارش شده از علی علیه السلام و غیره را انکار نمی‌کنیم، لیکن فضایل عترت، مذهبی از مذاهب غلات امامیه را اثبات نمی‌کند! آیا فضایل ایشان دلیل بر حقانیت مذاهب صوفیه، شیخیه، نصیری، باطنیه و اصولیان امامیه و سایر مذاهب شیعه است؟! زیرا تمامی آن‌ها خودشان را به اهل بیت عترت منتسب می‌کنند. بنابراین، آیا اهل بیت، رهبران ایشان، کشتی نجات ایشان و در امان دارنده‌ی آنان از اختلاف هستند؟ پس، از چه رو با یکدیگر اختلاف دارند و هر فرقه‌ای به سوی مذهبی گرایش دارد؟ آیا عترت، در بَ توبه و بخشش‌اند و به واسطه‌ی ایشان، گناهان مردم آمرزیده می‌شود؟ و آیا عترت، ریسمان محکم برای توسل پیروان مذاهب هستند؟ پس برای چه از یکدیگر جدا شده [و فرقه فرقه گشته]‌اند؟ آیا این مذاهب از عترت‌اند و عترت موجب تفرقه شده‌اند؟!

سپس شرف الدین در (ص ۲۱) به سخنان زین العابدین علیه السلام احتجاج نموده است، آنجا که می‌گوید: «دیگران در امر ما کوتاهی کرده و به متشابه قرآن احتجاج نموده و آن را با دیدگاه‌های خویش تأویل کرده‌اند». در پاسخ وی می‌گوییم: باعث مزید شگفتی ماست که سید شرف الدین، تدبر کافی در سخن زین العابدین نکرده است، زیرا بیان وی گویای بطلان مذهب اوست که پر از تأویل و تفسیر به رأی است!

[تأویلات باطنی آیات قرآن در کتاب کافی]

این کلینی، شیخ امامیه است که هزار آیه از محکّمات قرآن را به رأی خود یا رأی اساتید خود، تأویل نموده است، آن هم تأویلاتی سطحی و سبک که زن فرزند مرده هم بدان‌ها می‌خندد^(۱)! مثلاً در ابواب کافی نگاه کنید به: «بَابُ فِيهِ نُكْتُ وَتُتَفَّ مِنْ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ = بابی که در آن نکته‌ها و گوشه‌هایی از آیات نازل شده در مورد ولایت است»^(۲) که امام باقر در مورد آیه ۱۹۲ سوره شعراء: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۲-۱۹۵] می‌گوید: «هِيَ الْوَلَايَةُ = منظور از آن، ولایت [ما] است».

از جعفر صادق عليه السلام نقل شده است که در مورد آیه‌ی ۲ سوره تغابن: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾﴾^(۳) فرمود: «يَعْنِي مُؤْمِنٌ بَوْلَايَتِنَا وَكَافِرٌ بِهَا»^(۴). با آنکه می‌دانیم این سوره در مکه نازل شده و در مکه بحثی درباره‌ی ولایت مطرح نبوده است! نیز امام باقر در باره‌ی آیه‌ی ۶۶ سوره‌ی

۱- این تأویلات باطنی، قرآن را از کتاب مبین بودن خارج می‌کند، همانگونه که خداوند را به داشتن کتابی بسیار مشکل و پیچیده وصف کرده است. برای اطلاع از این حقیقت بنگرید: (کلینی و تأویلاته الباطنية للآيات القرآنية في كتابه أصول الكافي) اثر دکتر صلاح الدین عبدالفتاح الخالدی.

۲- کافی، ۱ / ۴۱۲.

۳- یعنی: «او همانا این (قرآن) نازل شده (از جانب) پروردگار جهانیان است. روح الامین (= جبرئیل) آن را فرود آورده است. بر قلب تو، تا از هشدار دهندگان باشی. (آن را) به زبان عربی روشن (نازل کرد)».

۴- یعنی: «او کسی است که شما را آفرید، پس (گروهی) از شما کافرند و (گروهی) از شما مؤمن هستند، و خدا به آنچه می‌کنید بیناست».

۵- همان، ۱ / ۴۱۳.

مائه: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ﴾^(۱) می گوید: «هی الِوَلَايَةِ»^(۲). امام صادق علیه السلام هم در مورد آیهی ۷ سورهی آل عمران: ﴿... مِنْهُ ءَايَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ می گوید: «هی اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»، ﴿وَأَخْرَجُوا مُتَشَابِهَاتٍ﴾ قال: فُلَانٌ وَفُلَانٌ، یعنی ابوبکر و عمر! یعنی که خداوند بر رسولش، ابوبکر و عمر و علی نازل فرموده است! و از این قبیل تاویلات رکیک در هر بابی از کتاب کافی پُر است؛ یعنی امامیه با سخن امامشان سجاد، مخالفت کرده اند!

در مراجعهی ۷، شیخ سلیم از شرف الدین می خواهد تا دلیل روشنی از کتاب خدا و کلام رسول ارائه دهد، و شرف الدین هم در مراجعهی ۸ با کلام رسول خدا به وی پاسخ داده و از کتاب خدا آیه ای نیاورده، گویا وی چیزی نیافته است. نظر ما این است که بر فرض که هزار آیه از قرآن و دو هزار حدیث از رسول خدا هم در فضایل اهل بیت وارد شده باشد، باز چیزی ما را ملزم نمی کند، زیرا ما منکر فضایل عترت نیستیم و می گوییم: از برجسته ترین فضایل آن بزرگواران، آن بوده که مذهبی [در کنار دین اسلام] نیاوردند و بدعتی نگذاردند، و لذا مذهب امامیه و روایات و مطالب آن، از عترت نیست، بلکه این مذهب بر ضد عقاید عترت است و سنت های این مذهب، مخالف سنت رسول خداست! [ای علمای امامیه!] یک دلیل روشن از کتاب خدا یا کلام رسول بیاورید که اهل بیت، مذهب شما را ساخته اند، تا ما هم به وجوب پیروی از شما اعتراف کنیم و گواهی بدهیم.

۱- یعنی: «و اگر آنان تورات و انجیل، و آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده (از کتاب های آسمانی و قرآن) بر پا دارند (و به آن عمل نمایند)...».

۲- همان.

[بین اهل سنت و اهل بیت اختلافی نیست]

سپس در مراجعه ۱۱، شیخ سلیم به کوتاهی و قصور اهل سنت اقرار نموده و گفته است: «ایشان با اهل بیت اختلاف دارند...». ما هم می‌گوییم: این یک دروغ آشکار است، زیرا بیشترین فضایل اهل بیت در کتب اهل سنت گرد آمده است؛ و نیز در صحاح ایشان روایاتی از اهل بیت در خصوص احکام دین نقل شده است که علما آن‌ها را حجت و سندی برای فتواهایشان قرار داده‌اند!

در مراجعه‌ی ۱۲ سید شرف الدین آیاتی را آورده است که اختصاص به عترت یا ارتباط به ائمه‌ی ایشان - یعنی ائمه غلات - ندارند، بلکه یا آیات عام هستند یا غیر مرتبط با مبحث ما، که ما برخی را ذکر نموده و آن‌ها را پشتیبان سخن حق قرار می‌دهیم.

[آیه تطهیر در شأن همسران و اهل بیت رسول الله ﷺ نازل شده است]

آیه‌ی تطهیر درباره‌ی اهل بیت و همسران پیامبر ﷺ نازل شده است^(۱)، چرا که در ابتدای آیه فرموده: ﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ...﴾ «ای زنان پیامبر...» [الأحزاب: ۳۰]. و ضمایر مذکور در آیه تماماً مؤنث است؛ نیز خطاب‌های: «أَقِمْنَ»، «آتَيْنَ» و «أَطِعْنَ» همگی مؤنث است مگر دو ضمیر «كُم» در «عَنْكُم» و «يُطَهِّرْكُمْ» که مذکرند و علت آن هم قاعده‌ی تغلیب مذکر بر مؤنث در زبان عربی است؛ زیرا پیامبر اسلام در خطاب و حضور، داخل در میان اهل بیت است. مانند آیه‌ی ۷۳ سوره‌ی هود در خطاب به ساره همسر ابراهیم عليه السلام: ﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ وَعَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ﴾ که ضمیر در «عَلَيْكُمْ» به علت حضور

۱- برای اطلاع بیشتر بنگرید به: (آیه‌ی تطهیر و علاقتها بعصمة الأئمة) اثر دکتر عبدالهادی الحسینی.

همچنین نگا: آیه‌ی تطهیر و ارتباط آن با عصمت ائمه، اثر دکتر طه دلیمی؛ و تأملی در آیه‌ی تطهیر، اثر مصلح توحیدی. (هر دو کتاب مذکور، در سایت کتابخانه قلم

(www.qalamlib.com) موجود می‌باشد).

ابراهیم علیه السلام و دخولش در خطاب و طبق قاعده‌ی تغلیب، مذکر آمده است. حال با آنکه خداوند متعال، قانوناً و تشریحاً برای پیامبر و همسران و داماد و دخترش، طهارت و پاکی را خواسته است، به سبب آنکه اینان آبروی آن حضرت و مکلف به پاکی از آلودگی و گناه هستند، آیا مجاز است که گفته شود: خداوند برای همسران پیامبر، پاکی نخواستہ است زیرا آنان مکلف به پاک بودن نیستند؟!

باید توجه نمود که لفظ ﴿يُرِيدُ﴾ در آیه‌ی تطهیر، اراده‌ی تشریحی است نه تکوینی؛ همان گونه که در آیه‌ی ۶ سوره‌ی مائده (آیه‌ی وضو) برای علی و سایر افراد مؤمن [از زن و مرد] پاکی خواسته است. در آنجا به عنوان خطاب به هر مؤمنی و نیز به خود پیامبر که داخل در خطاب است می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾^(۱)؛ آیا این اراده‌ی خداوند، تکلیفی است یا تکوینی؟ تمام این آیات از کتاب تشریح [قرآن] است و پیامبر و افراد امتش مکلف به برطرف کردن آلودگی و ناپاکی و اقدام به پاکیزگی به اختیار خود هستند، نه با اجبار و اکراه! چرا که اراده‌ی تکوینی موجب جبر است و پاکی جبری و تکوینی فضیلتی برای کسی ندارد؛ زیرا

۱- یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون به نماز برخاستید؛ پس صورت خود و دستهایتان را تا آرنج بشوید و سرتان را مسح کنید، و پاهایتان را تا دو قوزک (بشوید) و اگر جنب بودید؛ پس خود را پاک سازید (و غسل کنید)، و اگر بیمار یا مسافر هستید، یا یکی از شما از محل قضای حاجت آمده (= قضای حاجت کرده) یا با زنان (تماس گرفته و) آمیزش کرده باشید، آنگاه آب نیابید؛ پس با خاک پاکی تیمم کنید. و از آن بر صورتتان و دستهایتان بکشید. خداوند نمی‌خواهد بر شما دشواری قرار دهد، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد». [ترجمه از تفسیر

احسن الکلام، اثر دکتر حسین تاجی گله‌داری]

هر سنگ و درختی با خواست و اراده‌ی پروردگاش، معصوم و مطهر است. لذا از آنجا که همسران پیامبر ﷺ آبروی او به شمار می‌آیند، خداوند به ویژه از ایشان پاکیزگی خواسته است. از این رو، ما مأمور به عرضه‌ی اخبار و روایات، بر قرآن هستیم، نه عرضه‌ی قرآن بر اخبار! قرآن، بهترین سخنان و روشن‌ترین بیان است، پس اخبارِ وارد شده را - چه مجعول و چه صحیح - همینجا رها کنید.

سپس شرف الدین می‌گوید: «آیا محکّمات کتاب به از بین رفتنِ رجس / پلیدی از دیگران حکم کرده است؟»^(۱). در پاسخ می‌گوییم: آری، خداوند پاکی و پاک‌شدن [از گناه و آلودگی] را واجب نموده و خواسته است از هرکسی رفع پلیدی نماید؛ آیا در آیه‌ی وضوء ندیدی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ «بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد»؟

[آیه مودت و عدم دلالت آن بر امامت]

آیه مودّت در سوره‌ی شوری است که در مکه نازل گشته و خداوند تعالی توسط پیامبرش خطاب به مشرکان فرموده: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [الشوری: ۲۳]: «بگو: در رساندن پیام حق، از شما پاداشی نمی‌خواهم اما در خویشاوندی و قرباتی که میان من و شماست، دوستی و رفتار دوستانه و غیر دشمنانه از شما می‌خواهم». و نفرموده: «فی ذی القربى»، لذا ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ ارتباطی به اهل بیت و عترت او ندارد! در اینجا باید گفت که لفظ ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ بر شرف الدین و دیگرانی چون او با کلمه‌ی ﴿ذِي الْقُرْبَى﴾ مشتبه شده است، زیرا پیامبر اکرم ﷺ از مشرکین مکه، دوستی عترتش را به عنوان اجر رسالت درخواست نکرده است؛ به دلیل آنکه آنان، منکر رسالت وی بودند؛ پس چگونه از ایشان اجر رسالت را بخواهد؟! بلکه پیامبر اسلام مأمور شد که به مشرکان بگوید: میان من و شما نزدیکی و همسایگی و خویشاوندی است، پس باید

۱- المراجعات، مراجعه ۱۲، ص ۳۶.

میان ما دوستی باشد نه دشمنی! و این معنی در تفاسیر - حتی مجمع البیان طبرسی - در کنار معانی دیگر با این مضمون آمده است: «أَنْ تَوَدُّونِي تَقْرَبًا إِلَى اللَّهِ وَقُرْبَةً لَّهُ = که مرا به خاطر خدا و نزدیک شدن به او دوست داشته باشید»^(۱). آری، آیه مباحله هم بر فضیلت اهل کساء دلالت دارد و اهل کساء، مذهبی اختراع نکردند.

[آیاتی عام که عنوان آیات ویژه اهل بیت معرفی شده‌اند]

(۱) آیه ۱۰۳ سوره آل عمران: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾، «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید». مراد از حبل الله، قرآن است. و لذا علی علیه السلام در نامه‌ی ۶۱ نهج البلاغه خطاب به حارث همدانی می‌گوید: «وَتَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَاسْتَنْصَحَهُ، وَأَجَلَ حَلَالَهُ، وَحَرَّمَ حَرَامَهُ = و به ریسمان قرآن چنگ بزن، و از آن طلب پند کن و حلالش را حلال بشمار و حرامش را حرام بدار»^(۲). در خطبه‌ی ۱۵۴ نیز می‌گوید: «وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ = بر شما باد [تمسک] به کتاب خدا که همانا آن ریسمان مستحکم است»^(۳)؛ و «إِنَّ حَبْلَ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ = همانا ریسمان خدا قرآن است»^(۴). گویی که سید شرف الدین، سخن جدش را ندیده، یا دیده و لیکن تعصب، مانع از پذیرفتن آن شده است.

(۲) آیه ۱۱۹ سوره توبه: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ یعنی با مؤمنان راستگویی باشید که خداوند در شأن آنان می‌گوید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۱۵﴾﴾ [الحجرات: ۱۵] «همانا مؤمنان آنان‌اند که به خدا و فرستاده‌اش ایمان

۱- مجمع البیان، ۹ / ۴۸

۲- نهج البلاغه، ۳ / ۱۲۹.

۳- همان، ۲ / ۴۹.

۴- همان، ۲ / ۹۵.

آوردند و دیگر شک نیاورده و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کردند، اینان راستگویانند؛ می‌بینیم که خداوند در این آیه و آیه‌ی ۸ سوره‌ی حشر صادقین را معرفی نموده است، و لذا هیچ یک از این آیات، مخصوص عترت نیستند.

۳) آیه‌ی ۱۵۳ سوره‌ی انعام: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾ «و همانا این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید»؛ این آیه هم ربطی به عترت ندارد، زیرا اسم اشاره‌ی (هذا) به موضوع امر و نهی احکام در آیات پیشین بازمی‌گردد و عترت در آن‌ها ذکر نشده‌اند. با وجود آنکه عترت نماز می‌خواندند و در نماز می‌گفتند: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ «پروردگارا) ما را به راه راست و درست رهبری فرما»، اگر خودشان (صراط) بودند، نمازشان و طلب هدایتشان به راه راست، معنی نداشت! خدای تعالی به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ صِرَاطَ اللَّهِ﴾ [الشوری: ۵۲-۵۳] «(ای پیامبر)، همانا تو به راهی راست هدایت می‌کنی، راه خداوند». در سوره‌ی یس آیه‌ی ۶۱ نیز می‌فرماید: ﴿وَإِنَّا عِبُدُونَكَ هَذَا صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ﴾ «و اینکه مرا بپرستید، این راه مستقیم است»؛ اما غلات شیعه، این آیات را بر طبق هوی و هوس و مشرب خود تاویل می‌کنند.

۴) آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی نساء: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ «خدا را اطاعت کنید و این پیامبر را اطاعت کنید و نیز اولیای امر را»؛ در اینجا ضمیر ﴿مِنْكُمْ﴾ به حاضران در هنگام خطاب بازمی‌گردد و ایشان عبارتند از مؤمنان و امیران و فرماندهان ایشان در زمان رسول خدا ﷺ؛ به دلیل آیه‌ی ۸۳ همین سوره^(۱). در این آیه عبارت ﴿أُولِي الْأَمْرِ﴾ ذکر شده که مراد از آن

۱- ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهٖ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۳﴾. «و چون ایشان را خبری از ایمنی و یا ترس [و ناامنی] برسد، آن را نشر و پخش می‌کنند و حال آنکه اگر آن را

زید بن حارثه است. این آیه در غزوه‌ی موته نازل شده که فرماندهی‌اش به عهده‌ی زید بود^(۱). گزارش کرده‌اند [و در نهج البلاغه هم آمده است] که قرآن، برخی آیاتش، آیات دیگر را تفسیر می‌کند؛ اما غلات با این آیات بازی کردند و عترت از آنان بیزارند.

به همین ترتیب، هر آیه‌ای که شرف الدین در این مورد آورده، ربطی به عترت ندارد. برای دانستن بهتر و بیشتر، به کتاب (بت‌شکن) مراجعه کنید که تمام این تأویلات را در آنجا پاسخ گفته‌ایم.

مثلاً ایشان می‌گویند: آیه‌ی ۶۷ مائده: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ «ای پیامبر، آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده برسان» در حق علی علیه السلام نازل شده است؛ حال آنکه آیه‌ای در مورد خلافت علی علیه السلام نازل نشده تا رسول آن را ابلاغ نماید، و این آیه به شهادت مابعدش، در مورد اهل کتاب نازل گشته است؛ خداوند در آیه‌ی ۶۸ می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ «بگو: ای اهل کتاب، شما بر چیزی نیستید [و چیزی به دست ندارید]».

تعجب من از شیخ الإسلام [سلیم البشیری] است که به شرف الدین در مراجعه‌ی ۱۳ می‌گوید: «جئت بالآيات المحکمة والبیّنات القیمة... ربما أعترض بأن الذین رَوَوْا تلك الآيات فيما قُلْتُمْ إنهما هم من رجال الشیعة = آیات محکم و دلایل روشنِ ارزشمندی آوردی... [فقط] چه بسا من اعتراض کنم که آن کسانی آن ادله را درباره‌ی آنچه شما گفتید

به پیامبر و اولیای امر خویش بازگردانند [و آنان را آگاه سازند] کسانی از آنان که توان درک حقیقت [ماجر] را دارند، آن را خواهند دانست. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز اندکی، (همگی) از شیطان پیروی می‌کردید».

۱- صحیح‌تر آن است که این آیه در باره‌ی عبدالله بن حذافة السهمی نازل شده است. بخاری و مسلم در صحیح خود از قول ابن عباس رضی الله عنهما گفته‌اند: آیه در شأن عبدالله بن حذافة بن قیس نازل شده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به یک سریه فرستاد. [بخاری، کتاب التفسیر، سورة النساء، رقم ۴۳۰۸؛ مسلم، کتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء فی غیر معصية و تحريمها فی المعصية، رقم ۱۸۳۴].

روایت کرده‌اند، همگی از رجال و علمای شیعه هستند...».

بنده می‌گویم: آیات محکم را هر ناظر دانا به زبان عرب درک می‌کند و می‌فهمد و ما برای تفسیر آن‌ها، به روایات مجعول یا غیره، چه از طرف شیعه و چه از طرف اهل سنت، نیاز نداریم. پس مراجعه‌ی ۱۴ و بازی با آیات به وسیله‌ی روایات، حرام است، اگرچه در صحاح هریک از دو گروه [سنی و شیعه] هم باشد!

[غُلَات تابع روش عترت نبودند]

شرف الدین در مراجعه‌ی ۱۴ گفته است: «علمای شیعه فقط بر روش عترت حرکت کرده‌اند»، و در تطهیر رجال شیعه مبالغه کرده است! پس ما از او در باره‌ی رجال کتاب کافی می‌پرسیم: آیا ایشان شیعه بوده‌اند یا خیر؟ آری، بیشتر آنان- به تصدیق کتب رجال شیعه- از جمله‌ی غُلَات یا مفوضه یا جعالان و دروغ‌گویان بوده‌اند، مانند یونس بن ظبیان که امام رضا علیه السلام او را هزار بار لعنت کرده است^(۱)؛ و یزید بن شمر واقفی، از جمله سگ‌های باران خورده و خیس شده؛ و اَبی‌الجارود که امام صادق علیه السلام در حق او گفت: «او در دنیا و آخرت کور است»^(۲)؛ و علی بن ابی حمزه‌ی بطائنی که از نایبان امام کاظم و از نمایندگان وی بود، اما اموال امام را خورد و کنیزانش را تصرف نموده و مذهب واقفیه را ابداع کرد^(۳)؛ و احمد بن محمد برقی که در دینش تردید داشت و علمای قم او را از شهر قم بیرون راندند^(۴)؛ و سهل بن زیاد کذاب^(۵)؛ و موسی بن اَشیم که در جعل حجت‌های بعد از رسول به خلاف قرآن

۱- رجال کشی، ۲ / ۶۵۷-۶۵۸.

۲- همان، ۲ / ۴۹۵.

۳- رجال نجاشی، ص ۴۶؛ رجال کشی، ۲ / ۸۲۷.

۴- أعیان الشیعة، محسن الأَمین، ۳ / ۱۰۶-۱۰۷.

۵- رجال نجاشی، ص ۱۸۵.

سخن گفت^(۱)؛ و علی بن ابراهیم قمی که قائل به تحریف قرآن بود و بیشتر آیات آن را [هنگام تفسیر،] تحریف نموده است^(۲)؛ و احمد بن هلال عبرتائی^(۳)؛ و هزاران راوی شیعه مانند ایشان.

وقتی کتاب کافی - که محکم‌ترین و صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه‌ی امامیه است - این گونه باشد، پس وای به سایر کتاب‌های ایشان! و سید شرف الدین وقتی که دید فردِ مقابل و سئوال‌کننده‌اش، از کتاب‌های شیعه و رجال آن بی‌خبر است، هرچه که خواسته در اینجا وارد کرده و گفته است!

وی در مراجعه‌ی ۱۶، صد نفر از رجال شیعه را در سند روایات اهل سنت نام برده است. ما می‌گوییم: اگر صد نفر مرد راستگو در میان هزاران نفر رجال دروغگو باشند، آیا روایات همگی آن‌ها مورد قبول است؟ و چنانچه یک راوی ثقه و مورد اعتماد، از یک راوی ضعیف یا مجهول یا غالی، روایت کرد، آیا روایتش مقبول است؟! در رجال کتاب کافی بنگرید؛ مجلسی که از رجال شیعه آگاه است می‌گوید: «۹ هزار حدیث از احادیث کافی، ضعیف یا مجهول یا مُرسَل یا مقطوع است»، در حالی که کافی محکم‌ترین کتب شیعه است!^(۴)

۱- معجم رجال الحدیث، ۲۰ / ۲۱-۲۳.

۲- تفسیر علی بن ابراهیم، معروف به تفسیر قمی.

۳- الفهرست، طوسی، ص ۸۳؛ رجال ابن داود حلّی، ص ۲۳۰.

۴- مرتضی عسکری در کتاب (معالم المدرستین، ۳ / ۲۸۲) می‌گوید: «کهن‌ترین کتاب‌های اربعه شیعه و خوشنام‌ترین و مشهورترین آن‌ها، کتاب کافی کلینی است که محدثان مدرسه اهل بیت گفته‌اند که ۹۴۸۵ حدیث از مجموع ۱۶۱۲۱ حدیث آن، ضعیف است! و چنانچه به کتاب شرح کافی به نام (مرآة العقول) مراجعه کنی، می‌بینی که مؤلف آن [مجلسی] - که یکی از بزرگان علمای حدیث است - در تقویم احادیث کافی، علت ضعف احادیث ضعیف را برای تو ذکر می‌کند؛ همچنین صحت آنچه را که صحیح است و وثاقت آنچه را که موثق یا به اصطلاح اهل بیت، قوی است! و یکی از پژوهشگران معاصر [محمد باقر بهبودی] کتاب (صحیح الکافی) را

می‌گوییم: فرض کنیم که همه‌ی آیات و روایاتی که شرف الدین آورده است، روشن و مخصوص فضایل اهل بیت و مناقب عترت باشند؛ آیا بازهم مذهبی را برای ایشان ثابت می‌کند؟ به خدا سوگند، نه! از طرفی، غلات، باطنیه، فاطمیه، نُصیریه، شیخیه و... همگی ادعا می‌کنند که مذهب‌شان از عترت سرچشمه گرفته است! پس آیا عترت رؤسای مذاهب ایشانند و غالی و باطنی و... بوده‌اند؟!

[اطلاع از کتب شیعه، تنها راه شناخت مذهب آن‌هاست]

متأسفانه امثال شیخ سلیم از علمای اهل سنت، از کتب اخبار شیعه بی‌اطلاع‌اند و لازم است که ایشان حداقل یکی از کتب شیعه و مهم‌ترینشان -یعنی کافی کلینی- را بخوانند و در ابواب اصول آن بنگرند و بیندیشند تا بدانند که راویان هر یک از آن باب‌ها از ضعیف‌ترین رجال و بدترین غالیان و دروغ‌گوترین راویان‌اند! و متن بیشتر باب‌های آن با عقل و کتاب خدا، مخالف و متضاد است؛ گویی که آنان دشمنی سختی با اسلام داشته‌اند!

شرف الدین در مراجعه‌ی ۱۸ می‌گوید: «شیعه‌ی آل محمد ﷺ از چیزی برنگشته‌اند و کوتاه هم نمی‌آیند و هرگز در هیچ موردی از ائمه‌ی اهل بیت، دست نمی‌کشند... و نظرشان این است که تعبد و تعصب به مذاهبشان از جمله واجبات عینی است!!» می‌گوییم: این سخن برخلاف واقع است، زیرا اهل بیت هیچ ارتباطی به مذاهب اختراعی و ابداعی ایشان ندارند که هر گروهی با تعصب و تعبد بدان چسبیده‌اند و فقط شعار پیروی از اهل بیت را سر می‌دهند.

شرف الدین می‌گوید: تعبد به مذاهبشان از واجبات عینی است! بنده هم می‌گوییم: ای سید! در حق عترت چه می‌گویی، ایشان چه مذهبی داشتند؟ مذهب اهل بیت را

تألیف نموده و از کل مجموعه احادیث کافی ۴۴۲۸ حدیث را صحیح شمرده و ۱۱۶۹۳ حدیث را رها کرده، چرا که بر اساس اجتهاد خویش، آن‌ها را صحیح ندیده است.»

برای ما معرفی کن تا ما هم آن را بشناسیم! آیا از خدا نمی ترسی؟ اگر هم شرم نمی کنی، هرچه می خواهی بگو! تو در صفحه ی ۱۵ کتابت گفته ای: «در قرن اول و دوم، مذهبی در کار نبود»؛ بسیار خوب، در این دو قرن که ائمه بودند، مذهبشان چه بود؟! کدام محکمه ی عادل است که به تناقض گویی های سید شرف الدین و بافندگان امثال او حکم کند؟!

تعجب دیگر از شیخ اهل سنت این است که تضاد و تناقض گفته های شرف الدین را دریافته که ابتدایش با انتهایش، تضاد و مخالفت دارد^(۱)، بلکه برعکس، با وجود همه ی بافته هایش، او را تمجید و تطهیر و تصدیق کرده است!

[کدام مذهب شیعه قابل پیروی است]

شیخ سلیم در مراجعه ی ۱۹ گفته است: «و عمل کردن به مذاهب ایشان (شیعه) مکلفین را پاداش می دهد... بلکه باید گفت: ائمه ی دوازده گانه ی شما برای پیروی سزاوارترند». ما به شیخ می گوئیم: کدامیک از مذاهب شیعه، مذهب عترت است؟ و کدامیک از آن ها از بقیه برای پیروی بهتر و شایسته تر است؟ جعفری، باطنی، فاطمی، زیدی، فطحی، ناووسی، یا غیر آن ها؛ آیا همه ی آن ها شایسته ی پیروی هستند یا برخی از آن ها، و آیا هیچ کدام از ائمه عترت به یکی از این مذاهب پای بند و معتقد بود؟ اگر می گوئید: آری، به چه سند و مدرکی؟ لذا ما گمان می کنیم که سید و شیخ [شاید] مخفیانه برای گمراه کردن امت، باهم پیمان بسته اند!^(۲)

نیز شیخ در صفحه ی ۱۱۸ می گوید: «ائمه اثنی عشر همگی بر یک مذهب بودند که آن را خالص نموده و به اجماع خود آن را برای پیروان تقریر کرده اند».

۱- همان طور که قبلاً گفته شد، این تعجب بر فرض صحت مطالب کتاب المراجعات است.
۲- بلکه چنان که پیش از این اشاره شد، شیخ سلیم هیچ ارتباطی با کتاب مزبور ندارد و این مراجعات به دروغ به وی نسبت داده شده است!

ما به شیخ می‌گوییم: نام این مذهب را برای ما بگو؛ حقیقت آن است که ائمه‌ی اهل بیت هیچ مذهبی ایجاد نکردند و از کسی که برای آنان مذاهب یا مذاهبی قرار دهد، بیزارند!

ما در مبحث دوم، مطالب را با شرح و تفصیل بیان می‌کنیم و با دلایل بسیار و روایات متواتر ثابت می‌کنیم که مذهب امامیه هیچ مدرکی ندارد و نصوص مذکور در کتاب‌های ایشان همگی در قرن سوم به بعد جعل شده است و ایشان با سخنان خود تصریح کرده‌اند که امامت، منصوص از جانب خدا یا رسول خدا ﷺ نیست!

مثلاً امام موسی بن جعفر علیه السلام در جواب یحیی بن عبدالله المحض می‌گوید: «ما ادعای امامت نداریم و از پدرم هم نشنیدم که ادعای امامت کند». به کتاب کافی باب «مَا يُفْضَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحِقِّ وَالْمُبْطِلِ» صفحه‌ی ۳۶۷ مراجعه کنید تا ببینید که یحیی بن عبدالله نامه‌ای به موسی بن جعفر نوشته و موسی بن جعفر با این عبارت پاسخ او را داده است: «نامه‌ی تو نزد من رسید، در آن گفته‌ایی که من مدعی هستم و پدرم نیز پیش از من مدعی [امامت] بود، در حالی که چنین مطلبی را از من نشنیده‌ای»^(۱).

نیز در حدیث ۱۶ این باب، زید بن علی بن الحسین علیه السلام به برادرش باقر می‌گوید: «امام از ما، کسی نیست که در خانه‌اش بنشیند و پرده‌اش را بیاویزد و از جهاد خودداری کند؛ لیکن امام از میان ما کسی است که از مملکت خود حفاظت و در راه خدا جهاد کند و از مردمش دفع خطر و ضرر کند، و از حریم خویش حمایت نماید»^(۲).

شیخ سلیم می‌گوید: ایشان مذهبی دارند که آن را تصفیه کرده‌اند، با آنکه اختلاف در روایات و احکامشان شایع است؛ بنگرید به وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی! به یاری خدای متعال مبحث اول نقد مراجعات در اینجا به پایان رسید و بقیه‌ی نقد در مبحث دوم^(۳) می‌آید، إن شاء الله.

۱- کافی، ۱ / ۳۶۷.

۲- همان، ۱ / ۳۵۶-۳۵۸.

۳- دستنویس این مبحث یا گم شده و یا قبل از نوشتن آن، مؤلف آن از دنیا رفته است!

دو صفحه از اول کتاب با خط مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نقد المراجعات والرد عليها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ
الحمد لله الذي هدانا لهذا لم كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله صلى الله
على نبيه وآلاده واصحابه المتدينين بكتاب ربه وسنته
وبعد ان مذاهب الشيعة ترتقى الى سبعين مذهباً واكثر واهل كل مذهب
يتخلون مذهبهم الى العقره اعني الى ائمة اهل البيت وهؤلاء الائمة كانوا مسلمين
وكانت جيوتهم في القرن الاول والثاني وفي هذا القرن لم يوجد احد يسمى باسم
مذهب والعقره لم يدعوا مذهباً ولم يدعوا لانفسهم سنة غير سنة جدتهم محمد
ولم يتبعوا هواهم ولم يخترعوا مسلداً، وهذا امر المؤمنين ابوالائمة كالمعروف
عنه في نهج البلاغة خطبة ٢٠٣ يقول نظرت الى كتاب الله وما وضع لنا
ارنا بالحكم به فاتبعته وما استن النبي ﷺ فاقتديته وفي البحار
المجلسي ٢٤ ص ٢٤٢ يقول عليه السلام السنة ما سن رسول ﷺ والبدعة
ما احدث بعده وفي نهج البلاغة (رخ ١١٤٧) ومكتوب (٢٣٣) يقول
وصيدتي لكم ان لا تشركوا بالله شيئاً ومحمد فلا تضيعوا سنته . والسنة
عبارة عن قول النبي وعمله وتقريره ٣ . ولكن الشيعة تعتقد وتذهب الى
عصمة ائمتهم وجعلوا لكل امام سنة غير سنة امام آخر وتعتقد ان قول
كل واحد من هذه الائمة وفضله وتقريره حجة ويتمكن بسنة ائمتهم .
واحكامهم في الفقه متخذة عن هذه الائمة ولذا ترى علماءهم في مجالس
الدرس والبحث ومجامعهم العلمية يقولون هذا العمل مكروه او مستحب او واجب
لان الامام قال كذا او فعل كذا واحكامهم مستندة الى هؤلاء نجما ثم
عشر سنة غير سنة النبي وسنن ائمتهم متعارفة مختلفة وفي كتب علماء ائمة
مختلفة وروايات متضادة من سنن ائمتهم مع انهم يقولون كثيراً من اخبارنا معتدنا
صادرة عن تقية وغير كاشفة عن حقيقة اقوالهم واكثر اخبارهم اخبار راجعة
ضعيفة والحق ان سنة غير سنة النبي ليست بحجة وهذا من بدع الشيعة

ولهنة في الإسلام منحرة في زمن النبي ﷺ لان الله ﷻ يقول في كتابه سورة الاحزاب
 (آية ٢٢) لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة ولم يعثر في سنة ابراهيم او
 في سنة ايسا الا ما كان له في الدنيا من قبله فانا انظر في كتب الشيعة اعني لها في او
 وسائر الشيعة او البخار وسائر كتبهم في لغة ترى كل رواياتهم او اكثر اوردت
 عن ائمتهم وستندة الى اقوالهم وافعالهم ثم اعلم اني كنت في برعك
 الشاب من الشيعة الامامية معكدا لا ابالي مع اني كنت من طلاب العلم ومحلي
 علوم الدينية حتى صرت مجتهدا بقصد من علماءهم ومراجعهم وكنت مستعصبا
 ومن مبلغني هذا المذهب ودعاتهم وكنا كاشانا نوسر في تصحيح خرافاته
 بالتحقيقات الباردة التي لا يرضى صاحبها وكنا كاشانا نجد من لرواج
 سائله وناوينا باطله بالناوينا البعيدة وصنفت على طين مذهبي تصان
 كثيرة وكنا نظن ان علماء المذهب هم الهداة المهتدون حتى بلغ سني اربعين
 فشرعت في تدبر آيات كتاب الله فهداني الله ببركة آياته نعم بركة الله بكتابه
 من عباده فرايت ان سائر مذهبي كثير الا تراق آيات القرآن بذكر الروايات
 تضادها كاجاب الكافي للكليني واجاب البخار للمجلس ولذا الفت كسر الصم
 في لغة الكافي وعرض اجاب اصوله على القرآن والعقل وصنفت كتاب القرآن
 وناوينا القرآن في ترجمة آياته وبيان لغاته وكذا مستعصبا المذهب صاروا
 اعدائي ومنعوني من لطبع والنشر وايضا منعوني من إقامة الجماعة في مسجدي
 ولعب ان القطني الله تعال رموني بالهم وسهام العداوة والاعداء حتى قصدوا
 غرمة فلما بلغ سني ثمانين صرت ممدود الدم في نظرد ليا المذهب ومصدري
 حكومة الجمهورية الاسلامية فلم يسق من الاسلام في وطني الا اسمه فارسلوا انقرا
 من خدام الحكومة ليقملوني غلته فدخلوا بي ونحو الابواب بدون اذن وكنت
 مشغولا بصلوة العشا في الحركة الثمانية ورموني فوقع على الارض مغشيا
 بالهنة

دو صفحه از آخر كتاب با خط مؤلف

من لها طينتين ؟
والأسف من انشال الشيخ سليم من علماء السنة غير مطلعين من كتب اخبار الشيعة
ينبغي لهم ان يقرؤا واحد من كتب الشيعة وصحاحها الكافي من محمد بن يعقوب
الكليني وينظروا في ابواب اصوله فيعرفوا ان روايته ~~كلها~~ كل باب منه
مكون من اضعف الروايات واقيح الغلاة واكذب الرواة ومن اكثر ابوابه
مضاد للعقود ومخالف للكتاب الله كأنهم كانوا اشركوا بالاسلام

ويقول السيد في مراجعة ۱۸

شيعة الحمد لن يعدوا من ائمة اهل البيت في شيء وان من رأيهم كون الجعدي
بذهابهم من الواجبات العينية، اقول هذا على خلاف الواقع وليس لاهل البيت
مذهب واحد حتى تشعب بذهابهم فضلا عن المذاهب ويقول السيد المتعبد بذهابهم
من الواجبات ما تقول ايها السيد في حق العمرة واني مذهب كل اهل عرفانهم
حتى يعرفوا اما تخالف الله اذ لم تسبحي فخر ما نسيت وانت قلت في هذا من هذا الكتاب
لم يكن مذهب في القرن الاول والثاني وائمه العمرة كانوا في القرن الاول والثاني
فان كانت مذاهب العمرة ثم نقول واني محكمة عمادة تحكم بمضادة اقول السيد
الناجحين على سننهم والعباسيين شيخ اهل السنة كيف لم يفهم تضاد اقول السيد
اوله ضد آخره بل محمده وطهره وصدقته بكل منسوجاته

وقال الشيخ في مراجعة ۱۹

والعلل بذهب العمرة بحزب المتكلمين الا ان قال برفق يقال ان ائمتكم الاثني عشر
اولا بالاتباع، فقول للشيخ اي مذهب من مذاهب الشيعة مذهب العمرة واني
مذهب منها يكون اول بالاتباع، الباطنية او الجعفرية او الفاطمية او الزيدية او الامامية
او غيرها غير يكون كلها بالاتباع اول ام بعضها وهو احد من الائمة العمرة مذبونا
بمذهب من هذه المذاهب، ما الدليل على ذلك واني المدرك والمستند وظننا
ان السيد والشيخ ^{الفقهاء} اصحابنا على اغفال الائمة

ويقول الشيخ في صفة ١٢٢

لان الاثنى عشر كلهم على مذهب واحد قد خصوه بقرود باجماعهم الخ
 فنقول الشيخ سم لنا اسم هذا المذهب والحق ان الائمة الاثنى عشر لم يحدثوا
 مذهباً وانهم برآء من جعل لهم مذهباً او مذهباً وسنن نبين ونفص
 ونأتى في المبحث الثاني بالعدد الكثرة والروايات المتواترة ان مذهب الائمة
 لا يذكر له ونفص المذكرة في كتبهم كلها مجعولة في لوزن اثبات وانهم صرحوا
 بطلانهم ان الائمة ليست لمنصوصة من الله او من الرسول وهذا ليس من جعفر
 يقول في جواب يحيى بن عبد الله المحض انا لا ندعي الائمة وما سمعت من
 ابي انه يدعي الائمة ارجع الى كتاب الكافي باب ما ينص به من الحق والمطل
 ص ٢٤٣ حتى ترى ان يحيى بن عبد الله كتب الى موسى بن جعفر كتاباً فاجاباً
 موسى بن جعفر بهذه العبارة انا انى كتابك تدكر فيه انى مدع والى بن قيس
 وما سمعت ذلك منى وفي حديثنا وامن هذا الباب يقول زيد بن علي بن
 الحسين لانيه لباقر ليس الامام منا من جلس في بيته وارعى ستره
 وشبط عن الجهاد، ولكن الامام منا من منع حوزته وجاه في سيرة الله ودفع
 عن رعيته وذبت عن حريمه و الشيخ يقول لهم مذهب قد خصوه مع ان الائمة
 شايخ في رواياتهم وحكامهم فانظر في رسالتنا لسيدنا من تولفهم شيخهم لم يزل
 تمت بعون الله في النقد وههنا اخر المبحث الاول وياتى باقي النقد في المبحث
 انشاء الله تعالى وانا بعد بهد الفخر الرفيع الى

منابع و مأخذ

قرآن کریم

- ۱- اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، تصحیح و تحقیق میرداماد استرآبادی و مهدی رجایی، قم، ایران، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- ۲- أعيان الشيعة، محسن الأمين العاملي، تحقیق حسن الأمين، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.
- ۳- الأمامي، شیخ طوسی، تحقیق قسم الدراسات الإسلامية، انتشارات دارالثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، مؤسسه بعثت، قم، ایران، ۱۴۱۴ق.
- ۴- بحار الأنوار، محمدباقر مجلسي، مؤسسة الوفاء، بيروت، لبنان، ۱۴۱۵ق.
- ۵- بصائر الدرجات، محمدبن حسن الصفار، تحقیق و تعليق حاج ميرزا حسن كوچه باغي، انتشارات أعلمی، تهران، ۱۴۰۴ق.
- ۶- تفسير مجمع البيان، فضل بن حسن طبرسي، تحقیق و تعليق لجنة العلماء والمحققين، چاپ اول، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، لبنان، ۱۴۱۵ق.
- ۷- تفسير القمي، على بن إبراهيم القمي، تصحیح و تعليق طيب موسوي جزائري، چاپ سوم، مؤسسه دارالكتاب للطباعة والنشر، قم، ایران، ۱۴۰۴ق.
- ۸- رجال نجاشي، نجاشي، چاپ پنجم، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ایران، ۱۴۱۶ق.
- ۹- روضة الواعظين، فتال نيشابوري، با تحقیق و مقدمه محمد مهدی و حسن خراسان، انتشارات شريف رضی، قم، ایران.

- ١٠- شرح اصول كافي، محمد مازندراني، تحقيق و تعليق ميرزا ابوالحسن شعراني، چاپ اول، دار إحياء التراث العربي للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت، لبنان، ١٤٢١ق.
- ١١- الشيعة في الميزان، محمد جواد مغنية، چاپ چهارم، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، لبنان.
- ١٢- صحيفه سجّاديه، امام زين العابدين(ع)، تحقيق محمد باقر ابطحي اصفهاني، مؤسسه امام مهدي و مؤسسه چاپ و نشر انصاريان، قم، ايران، ١٤١١ق.
- ١٣- عيون أخبار الرضا، شيخ صدوق، تصحيح و تحقيق شيخ حسين اعلمى، مؤسسه الأعلمي للمطبوعات، بيروت، لبنان، ١٤٠٤ق.
- ١٤- فرق الشيعة، حسن بن موسى نوبختي، مؤسسه دار الأضواء، بيروت، لبنان.
- ١٥- الفهرست، شيخ طوسي، تحقيق جواد قيّومي، از انتشارات مؤسسه نشر الفقاهة.
- ١٦- الكافي، محمد بن يعقوب الكليني، تصحيح و تحقيق على اكبر غفاري، چاپ پنجم، دار الكتب الإسلامية، تهران.
- ١٧- كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه، تحقيق محمد جواد قيّومي و لجنة التحقيق، چاپ اول، از انتشارات مؤسسه نشر الفقاهة، ١٤١٧ق.
- ١٨- كسر الصنم، آية الله العظمى سيد ابوالفضل برقي قمي، ترجمه به عربي عبدالرحيم بلوشي، دار البيارق.
- ١٩- كمال الدين و تمام النعمة، شيخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ايران، ١٤١٥ق.
- ٢٠- مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، از انتشارات مؤسسه المعارف الإسلامية، چاپ اول، قم، ايران، ١٤١٦ق.
- ٢١- مستدرک الوسائل، ميرزای نوری طبرسی، تحقيق مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، نشر مؤسسه آل البيت، چاپ اول، بيروت، لبنان، ١٤٠٨ق.
- ٢٢- المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعري قمی، مرکز انتشارات علمی، ايران.
- ٢٣- مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، تصحيح و مقابلة لجنة من أساتذة النجف، چاپ مطبعة حيدرية، نجف، ١٣٧٦ق.

- ٢٤- نهج البلاغة، شريف رضى، تحقيق و شرح محمد عبده، نشر دارالذخائر، قم، ايران.
- ٢٥- وسائل الشيعة، شيخ حرّ عاملى، تحقيق محمد رضا جلالى، از انتشارات مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ايران.